

دانشگاه جایی نیست که بتوان آن را هیئتی اداره کرد

(بخش ۱)

مقدمه

اگر گروهی از دانشگاهیان بخواهند شخصی، و نه برنامه‌ای، را برای تصدی ریاست دانشگاه محل خدمت خود به وزیر جدید علوم معرفی کنند شاید قابل تحمل باشد. از آن طرف، اگر شخص وزیر به جای نگاهی جامع به "برنامه استراتژیک" علمی که باید از اندیشه نامزد پست ریاست دانشگاه تراویده باشد، به میزان دوری و نزدیکی جناحی وی بنگرد، به راهی ناصواب افتاده است. اشاره به چند نکته کافیت که نشان دهد اعتماد به فردی که به لحاظ سیاسی منتقد است، ممکن است به مراتب مفیدتر باشد تا کسی که فقط مزیت سرسپردگی دارد؛ این خصلت دانشگاه است.

این مطلب در سه محور آموزشی، پژوهشی و دانشجویی ارائه می‌شود.

نظام آموزشی: خشت اولی که ابتدا بسته به مقتضیات زمان راست بوده و بعد به تدریج کج شده است.

شاید مهمترین قضیه به نظام آموزشی ما برمی‌گردد. در مکاتبات عیسی صدیق در زمان پهلوی اول با دولت، وی چنین می‌نویسد که اروپاییان اونیورسیته دارند و ما نداریم. وقتی مفاهیم بنیادی در کار نباشد، جواب این می‌شود: ما هم می‌خواهیم داشته باشیم. دولت وقت به عیسی صدیق اعتماد کامل و وی نیز از لحاظ سرسپردگی چیزی کم نداشت. اما مفاهیم بنیادی و تئوریک چیزی به نام اونیورسیته و اینک دانشگاه وارد کشور نشد و هنوز هم نشده است.

حکومت اتوریتر پهلوی اول با توجه به کثرت پست‌های بلا تصدی، می‌خواست هر چه زودتر دانشجویان درس را تمام کرده وارد خدمت دولتی شوند. لذا با توجه به خلاء نیروهای متخصص و همچنین سرعت به نسبت کم رشد و کشفیات علمی خشت اول طوری نهاده شده بود که دانشجویان از استخدام قطعی و حتمی خود مطمئن بودند و پیش فرض نظام آموزشی این بود با حمل کوله باری پر بار از مطالب تئوریک، کار ورزیدگی نزد متخصصین کار کشته در محل استخدام در گوشه و کنار مملکت ادامه می‌یابد. بنا بر این در مقایسه نسل‌ها، آن خیال آسوده از بابت استخدام

و تضمین یک زندگی متوسط و حتی دریافت حقوق و کمک‌های مکفی در دوران دانشجویی در نسل‌های پیشین و کارآموزی نزد نیروهای با تجربه را از قلم نیندازیم و اندکی منصف باشیم. در فرهنگ ایرانی دولت همه چیز است و به این راحتی‌ها از سطح جامعه دست و پایش را نمی‌توان جمع کرد. هفت تپه، هیکو و بسیاری از شرکت‌های مثلاً واگذار شده به بخش خصوصی نشان دهنده این وضعیت است.

"لوح بان" وضعیت بالا و کارآمدی آن را در دهه ۶۰ شخصاً تجربه کرده بهره‌ها از دامپزشکان کارکشته برده است. متخصصین رشته‌های مختلف می‌دانستند که با همان جزوات سرکلاس تا سی سال باید امور هر منطقه را راه ببرند. توشیرو میفونه در "ریش قرمز" (۱۹۶۵، کوروساوا) وقتی از پزشک جوان و تازه وارد از توکیو جزواتش را خواست و وی از دادن آن‌ها استنکاف کرد، همین نکته ساده را به نمایش درآورده بود. رابطه ریش قرمز و پزشک جوان به خوبی رابطه دانش‌آموختگان با متخصصین کارکشته مسلط به موقعیت در یک دوره زمانی طولانی را نشان می‌دهد.

در ۱۳۶۸، حوزه تحصیل از حوزه اشتغال جدا شد و اینک مدرک دکترای هم استخدام را قطعی نمی‌کند. رئیس جمهور فقید به پشتوانه تئوریک دکتر محمد طیبیان طرح تعدیل اقتصادی یا به عبارت بهتر طرح مرخص کردن و اخراج به زعم خودشان نان خورهای اضافی را ریختند، بدون این که بتوانند پیامدهای سنگین آن را ببینند. شاید هم دیدند و با سبک سنگین کردن به انتخابی دردناک دست زدند.

اینک فرصتی برای کارآموزی نزد متخصصین کارکشته نیست ولی برنامه آموزشی همان است که بود؛ ارائه انبوهی از مطالب تئوریک بدون ما به ازای عینی و عملی در عرصه اجتماع و در عین حال میخ کردن ۶ تا ۸ ساعته دانشجوی به نیمکت همچنان ادامه دارد و فرصت‌های پیشین استخدام و امکان کارآموزی نزد کارگشتگان نیز از بین رفته است.

اوتویوی نوجوان توسط ریش قرمز از فقر و فلاکت و انسان‌های ناباب نجات می‌یابد. منبع الهام کوروساوا رمان "آزردگان و تحقیرشدگان" اثر "فیودور داستایفسکی" در خلق این شخصیت بود. آیا دانش‌آموختگانی تربیت

می‌کنیم که مردم گرفتار در فقر و حاشیه نشینی را نجات دهند؟ این جاست که باید به این اندیشید که آیا کسانی هستند که بتوانند به کج شدگی تدریجی این خشت اول بیندیشند و هم دانش آموختگان و هم مردم و هم دولت گرفتار را از این چرخه ناکارآمدی نجات دهند؟

مطلب زیر را هر چند بار تکرار کنیم، کم است. سی سال پیش این طور می‌گفتند:

﴿ صبحانه را خودت بخور،

ناهار را با دوستان بخور

و شام را بده دشمنانت بخورند.

اینک باید به هر دولتی گفت:

﴿ پست‌های امنیتی را برای نزدیکان خاص و سرسپردگان بگذار،

در استخدام امور اداری همه مردم را دوست بشمار و انصاف را رعایت کن،

دانشگاه را هم بده سرسخت ترین منتقدان اداره کنند.

(بخش ۲)

گیریم که رئیس دانشگاه را از هیئت خود انتخاب کردید! با مشکلات اساسی آموزشی چه می‌کنید؟

میراثی از حکومت اتوریتور پهلوی نصییمان شده است. شتاب دوران پهلوی در مدرنیزاسیون (و نه مدرنیته) موجب شد که به فکر ایجاد انگیزه‌های قوی برای کشاندن مردم به درس خواندن و تحصیل بیافتند. برای مردمی دلبسته به کار کشاورزی و دامداری و با انگیزه‌های قوی سنتی احترام به کار یدی و لزوم برخاستن خاک از سرِشانه مردان به هنگام تکاندن، چه می‌بایست کرد که از پشت خیش به پشت میز هم بیایند. پیش بینی سه ماه تعطیلی تابستان برای همین بود که کودکان پس از سال تحصیلی به یاری خانواده کشاورز خود بروند.

این انگیزه، استخدام رسمی و قطعی بعد از تحصیل بود. مهارت‌های اجتماعی و کارکردی و مشی هر رشته (پراتیک) که دانشجو می‌بایست در طی تحصیل به دست آورد، به زمان استخدام رسمی در دستگاهی دولتی موکول شد و استاد شدن عملاً بر سر کچل دولت انجام می‌گرفت. در این نظام آموزش منتهی به استخدام قطعی، در طول زمان نمی‌شد فهمید که برنامه آموزشی از چه زمانی کارآیی‌اش در حل مشکلات اساسی جامعه به تدریج کم و کمتر می‌شود، چون در دستگاه دولتی و تزریق پول نفت کارآمدی نیروهای آموزش دیده قابل ارزیابی نبوده، نیست و نخواهد بود.

افت کارآمدی با حقوق دولتی و دلارهای نفتی پنهان می‌ماند و می‌ماند. شاید چیزی شبیه بیماری هلندی در اقتصاد، که هر شهروندی باید از آثار مخربش آگاه باشد ولو به خاطرش حقوق و یارانه بگیرد (<https://t.me/ksharifiRRB/518>) و (<https://t.me/ksharifiRRB/643>). در صورتی که یک جامعه معتاد و متکی به حقوق و کنترل دولتی در واکنش به آن و عواقبش شانه بالا می‌اندازند.

حال دستگاه دولت نمی‌تواند یا جرأت ندارد به مردم حالی کند که سرکنگین صفرافزوده و از فرط درس خواندن، اتوبوس استخدام دیگر جایی برای سوار کردن ندارد. مشکل اصلی دولت سر و سامان دادن به خیل درس

خوانندگان فاقد کارآیی و مهارت لازم برای استقلال شخصی است و وقتی برای رسیدگی به کیفیت آموزش باقی نمی‌ماند. رئیس جمهور پیشین اعلام کرد که حاضر است که برای کارآموزی فارغ‌التحصیلان ماهی ۳۵۰,۰۰۰ تومان بپردازد، اما قوانین تخصیص بودجه به دانشگاه‌ها بر اساس سرانه دانشجو است. آیا وزیر جدید ملتفت تناقض درونی در تقنین و اجرا در این مورد می‌شود؟

پیازه خیلی پیشتر از این متوجه دو اشکال عمده در نظام آموزشی دنیا شد که ما به شدت مبتلا به آنیم. اولین اشکال آن است که نظام آموزشی فرض کرده که "توفیق در امتحانات شرط موثق یادگیری است" و این را به عنوان یک اصل قبول کرده است. بر خلاف خشتی که در بخش اول به آن اشاره شد، این خشت از ابتدا کج بوده است. دوم، آموزش عالی و نظام آموزش و پرورش دچار دور باطل است. امر آموزش و فعالیت‌های آموزشی دانش آموز و دانشجو را در نهایت بر اساس امتحانات ارزیابی می‌کنند، در حالی که بخش مهمی از کار آموزشی متأثر از امتحانات شده، و مشغله امتحانات که بر امور آموزشی، استاد و دانشجو سایه افکنده فعالیت آموزشی را به نحوی وخیم از مسیر اصلی دور کرده است (روان شناسی و دانش آموزش و پرورش، ترجمه علیمحمد کاردان، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴). به عبارت دیگر، دانشجو از ابتدای نیمسال تحصیلی، توفیق در امتحانات را هدف اصلی در نظر می‌گیرد و یادگیری امور حرفه‌ای و مشی رشته خود را در پستو و به عنوان گزینه آخر قرار می‌دهد شاید روزی به آن بپردازد.

حتی داد رئیس انجمن سگته مغزی ایران از بابت ساعات طولانی حضور دستیاران پزشکی در کتابخانه و شرکت در امتحاناتی که سوالات آن با وسواس از لا به لای چند هزار صفحه کتاب انتخاب شده تا تنها حافظه را امتحان کند، بر هواس (<https://t.me/bzyad/37>). به عبارت دیگر، وزارت بهداشت هم ملتفت این موضوع مخرب نیست.

خیال باطلی است اگر گمان رود با الگوی نامفهومی از آموزش که به صورت کتاب هم درآمده، می‌توان حتی این موضوع را بررسی کرد. با تمایل به کنترل گری بیش از حد، بی‌توجهی به ابتکارات گروه آموزشی و اساتید و دخالت ندادن مسائل اساسی جامعه در فعالیت و برنامه‌ریزی آموزشی، هر رئیس دانشگاهی و هر وزیری باید دلشکسته کرسی وزارت و ریاست را ترک کند.

رئیس دانشگاه باید بزرگترین منتقد این وضع بوده، از خود برنامه داشته باشد و در امور نظری بتواند از پس رئیسش، یعنی وزیر، برآید. چون دانشگاه تنها جایی است که کارد باید دسته خودش را ببرد.

مطابق آموزه پست پیشین، سپردن کار به یکی از هیئت خودی کار را خراب می کند، چون حاضر به انتقاد از علمدار هیئت نخواهد بود. مطابق بند آخر پست پیشین

دانشگاه را هم بده سرسخت ترین منتقدانت اداره کنند.

(بخش ۳)

وزیر علوم باید مطمئن شود که روسای دانشگاهی که منصوب می کند، بر مفاهیم بنیادی علم و به ویژه معیارهای تشخیص علم از شبه علم مسلط هستند.

شهرها و روستاهای ما به هیچ وجه آمادگی احداث نمادهای مدرنی مثل تیر چراغ برق، لوله آب و گاز و اینک مسیر دوچرخه سواری و عبور ناینیان را نداشتند. با این همه مسائلی از این دست باید حل شود. احداث بزرگراهها در اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ موجب شد که تهران از احتضار درآید، نفسی چاق کند و جانی تازه بگیرد و حتی موجب رونق اقتصادی شود. هر چند ممکن است سیاست احداث گسترده بزرگراهها بعد از یک دوره آرامش، موجب فروش تراکم شده خود بر نفس شهر خفت بیندازد. این ویژگی دنیای جدید است؛ مرتب مسائلی پدید می آید که باید حل شود و بعد از مدتی راه حلها خود به مسئله تبدیل می شوند که باید با "راه حالهای در آینده مسئله شونده" به حل مسئله پرداخت. راه حل برای مسائل مربوط به مدرنیزاسیون با سهولت بیشتری به دست می آید و به سرعت بیشتری به مسئله تبدیل می شود. مسائل مربوط به مدرنیته، از جمله دانشگاه و به ویژه علوم انسانی، پیچیدگی بیشتری دارد.

وضعیت دانشگاه از جنس دیگری است. برای این که تصویر درستی از سیر "مسئله، راه حل، مسئله، راه حل، مسئله، راه حل" داشته باشیم "نیاز داریم که برای آن آماده شویم و "حال" خود را خوب بشناسیم. مفهوم فرار و لغزنده "حال"، چیزی غیر از معنای دستور زبانی آن است. تجربیات و برداشت ما از "گذشته" به همراه ما تصور مثبت یا منفی ما از "آینده" موقعیت ما را در "وضعیت حال" چه از بابت "شناختی" و چه از بابت "روحیه" برای اقدام و عمل می سازد. به این ترتیب می توانیم تا حدی در شکل دادن به "آینده" ای که باید به استقبال آن برویم خود را آماده کنیم. "شناخت" آینده در مفهوم تبیین عقلانی و مشارکت در شکل دادن در حد مقدمات به آن وظیفه دانشگاه است. از قضا موقعیت حاضر یکی از پرکارترین اوقات برای اعضای هیات علمی دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی افغانستان، یمن، عراق و سوریه است تا تلاش کنند تا جای ممکن بر آینده تاثیر بگذارند و اعضای هیات علمی سایر کشورها، صرف نظر از سطح تخصص دولت‌هایشان با هم، باید به یاریشان بروند. تخصص ابدی نیست و اعضای هیات علمی باید در تلاش برای صلح کوشا باشند.

خوشبختانه وزیر جدید علوم در تغییر روسای دانشگاه‌ها شتاب نمی‌ورزد. از این رو باید از اعضای هیات علمی، مدیران فعلی و مدیران احتمالی آینده بخواهد که مطابق آن چه در بالا آمد، موقعیت خود در وضعیت حال یا وضعیت موجود "status quo" را بررسی و آینده پژوهی کنند تا بینیم بر اساس معیارهای علمی به تبیین عقلانی شرایط پردازیم. مدیران احتمالی آینده باید درک درستی از وضعیت موجود داشته باشند، تا بتوانند برنامه خود را تدوین و معیارهایی با مشخصات ابطال پذیری Falcification ارائه کنند. به عبارت دیگر، مدیران جدید باید بتوانند با پیش بینی‌های دقیق آینده جامعه را بسنجند و از اجتماع آگاهی دقیق داشته باشند، تا در پایان دوره بتوان "وضعیت موجود آن زمان" را ارزیابی کرد. مسائل جامعه فراوان است. برای مثال، در طول سال‌های ۹۸ و ۹۹ در حدود یکصد هزار بال پرنده در تالاب میانکاله تلف شدند. مدیران احتمالی جدید دانشگاه حتی پیش از انتصاب برای این مسئله و جلوگیری از تکرار احتمالی آن در زمستان امسال باید برنامه داشته باشند. خشکسالی که علیحده است.

نقد الگوی مفهومی آموزش که در طول چند سال گذشته در دانشگاه فردوسی مشهد به اجرا در آمده است، از بابت پیامدهای درون و بیرون دانشگاهی آن اهمیت ویژه‌ای دارد. در گام اول به عنوان نگاه پیشینی، نتایج داوری و نظرات داوران کتاب "الگوی مفهومی آموزش" پیش از چاپ مهم، و برای درک وضعیت موجود status quo و انتظارات ما از آینده وظیفه مطالعاتی رئیس احتمالی دانشگاه پیش از انتصاب است.

رئیس دانشگاهی که قرار است منصوب شود، باید بداند از بابت سیاست آموزشی چه انتظاری از دانشگاه، هیات علمی و دانشجویان می‌رود؟ آیا فقط باید درسی داده و امتحانی گرفته شود یا بتواند با معیارهایی ابطال پذیر، پیوند فعالیت آموزشی را با امر واقع در اجتماع، میزان اشتغال دانشجویان، وضعیت و حال و هوای دانشجویی و تولید ناخالص ملی نشان دهد تا وزیر و رئیس دانشگاه در پایان دوران وزارت و ریاست کارنامه قابل قبولی داشته باشند.

ممکن است افراد مجهز به روشمندی علمی و معیارهای ابطال پذیر در هیئت خودمان نباشند، لذا دانشگاه را باید سرسخت ترین منتقدان اداره کنند، چون انتظار می‌رود که دانشگاه امکانات بیشتری برای مداخله در "راه‌حل‌های مسئله-شونده" داشته باشد.

(بخش ۴)

آموزش امری تفننی، تزیینی و اداری نیست.

نوزاد بسیاری از حیوانات بعد از تولد پا به پای مادر می‌تواند از دست شکارچی فرار کند. نوزاد پریمات‌ها (شمپانزه، گوریل، اورانگ اوتان، ...) و از جمله انسان ضرورتاً نارس به دنیا می‌آید؛ زیرا برای حیواناتی با مغزی بزرگ، نارسی نوزاد برای عبور بی‌خطر از کانال زایمان و زنده ماندن مادر شرط بقا است. دوره آموزشی یک اورانگ اوتان نوزاد ده سال است. اختلال در مسیر آموزش چنین موجوداتی مترادف با خطر نابودی و انقراض است.

برای انسان مسئله بسیار پیچیده‌تر است. پنج هزار سال نوشتار، انسان را که احتمالاً از چند صد هزار سال قبل به لحاظ ژنتیکی و تکاملی تقریباً فرقی نکرده، از بابت مشخصات اندیشه، جامعه‌شناسی، روانشناسی و کلیه مباحث انسانیات humanities به موجودی کاملاً متفاوت تبدیل کرده است. اصلاً موجودیت انسان امروزی بدون آموزش قابل تصور نیست. پرورش شهروندی مشارکت‌جو و موثر در سرنوشت جامعه بشری وظیفه نظام‌های آموزشی نوین است. اگر در مسیر تکوین این تولد اجتماعی-فرهنگی موارد سقط جنین یا ناقص‌الخلقه زیاد شود، جامعه بشری هم رو به انحطاط خواهد رفت. شواهد اختلال در مسیر این تولد با توجه به موارد زیر رو به افزایش است:

☞ طولانی شدن بیش از حد پیوستار آموزش تا زمان دانش آموختگی

☞ طولانی شدن زمان دانش آموختگی تا دستیابی به اشتغال واقعی و استقلال مالی و شخصی

☞ طولانی شدن زمان قرار داشتن تحت تکفل پدر و مادر

☞ کاهش مشهود کارآمدی دانش آموختگان در حل مسائل جامعه و بیگانگی با جامعه‌ای که قرار است در

آن کار و زندگی کنند.

با توجه به انصراف ۴۸ درصدی واجدین شرایط از انتخاب رشته در کنکور ۱۴۰۰ به نظر می‌رسد که میزان سپرده‌گذاری به صورت سرمایه عمر در بانک دانشگاه و شعب آن، یعنی رشته‌های مختلف رو به کاهش است و اگر فکری به حال آن نشود، این بانک در معرض ورشکستگی قرار می‌گیرد. همچنان که با تهی شدن جمعیت در اثر خشکسالی، مناطق ناپایدار و خالی از سکنه می‌شوند، خشکسالی علمی هم موجب افزایش جمعیت کسانی در جامعه خواهد شد که در مرحله تولد اجتماعی دچار نقص عضو شده‌اند. چنین جامعه‌ای رو به انحطاط می‌رود. توسعه امری دائمی است و ایستادن ممکن نیست؛ همانند هواپیمایی که باید دائماً در حال پرواز باشد و سکون در هوا ممکن نیست.

عمده توجه نظام آموزش فعلی به افزایش حجم اطلاعات و انفجار آن در نیم قرن گذشته بوده است؛ به نحوی که میزان توجه به اهمیت مهارت‌های عملی و اجتماعی و کاربردی در مشی هر رشته علمی اندک است. همچنین، به سیاست آموزش دایره‌المعارفی و پرورش بحرالعلوم فاقد مهارت شناگری و ملوانی دلبستگی شدیدی دیده می‌شود. این روش به شدت تقلیل گرا است و با انفجار اطلاعات در نیم قرن گذشته هم تقلیل گرایی آن بیشتر شده است. از یک طرف، همچنان انتقال حجمی از اطلاعات و تدریس واحدهای درسی معینی بی توجه به مابه‌ازای عینی و عملی آن در اجتماع سیاست اساسی آموزش است و از طرف دیگر، تخصیص اعتبار به دانشگاه‌ها بر اساس سرانه دانشجوی تعیین می‌شود. این چرخه باطل از تقلیل گرایی مانع مهمی در بهبود کیفیت آموزش است.

تقسیم بندی مفراط و ساده سازی فلج کننده علم و نیز فرآیند آموزشی، موارد سترونی و ناقص الخلقگی را در میان دانش آموختگان افزایش می دهد، زیرا یکپارچگی دانشگاه و جامعه را در نظر نمی گیرد و دانشگاه و جامعه را منفک از هم می داند. این جدایی تقلیل گرایانه خطرناک است زیرا تقلیل گرایی در علم را همتراز با تروریسم می دانند (رجوع کنید به دوبییر، علم اطلاعات به عنوان بیناعلم (باز اندیشی در علم، روش و عمل) مترجم محسن نوکاریزی - انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد شماره ۷۴۳، زمستان ۱۳۹۸، ص ۹۶).

الگوریتمی که در الگوی مفهومی آموزش در نظر گرفته شده روشی تقلیل گرایانه است، زیرا به غلط تصور می کند که از آن چه که جامعه به آن نیاز دارد با خبر است و از نیاز جامعه و پویایی آن و حتی پیشی گرفتن جامعه و صنعت از دانشگاه غافل و بی خبر می ماند، و از طرفی ادعای تسلط و اشراف کامل بر امر آموزش دارد.

آموزش جریانی است که روند سرایت علم و فناوری را به لایه های گسترده ای از جامعه ممکن می کند. زمانی اندازه گیری فشار خون در مرز دانش قرار داشت، ولی امروزه نفوذ بسیاری در جامعه دارد. هدف آموزش هم باید این باشد که در مدت زمانی معقول، و با هزینه مالی و انسانی متناسب با امکانات و ظرفیت های جامعه، نفوذ علم برای توسعه جامعه دائمی باشد. لذا برخلاف مناسبات هیئت، اداره دانشگاه را باید به سرسخت ترین منتقدان سپرد.

(بخش ۵)

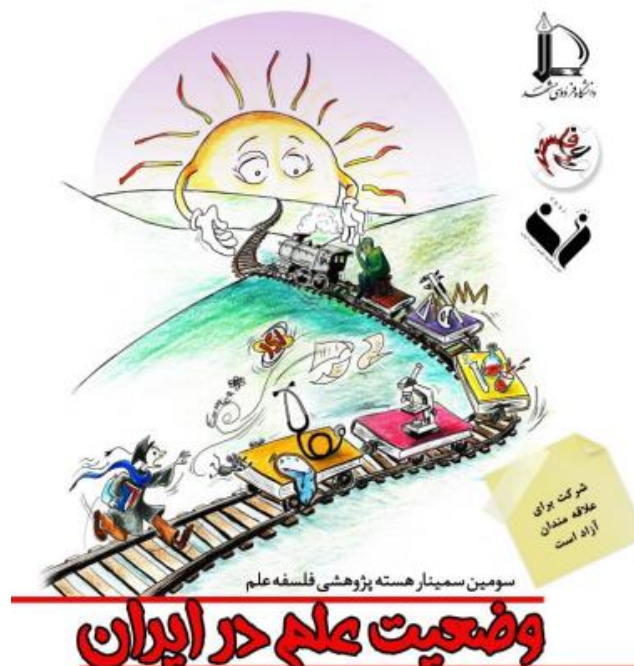
چگونه می توان از طریق سیاست های آموزشی و پژوهشی، اهل دانشگاه را پریشان حال کرد؟

پریشان کردن حال اهل دانشگاه اصلاً کاری ندارد:

☞ کافی است راهنمای راست بزیند و به چپ بپیچید،

☞ کافی است که روسا به میزان ناآگاهی خود، آگاهی نداشته باشند.

کاریکاتور زیر از این لینک (<https://t.me/ksharifiRRB/225>) و توصیف آن به خوبی نگرانی جامعه دانشگاهی را نشان می دهد.



از لکوموتیوران قطار دانشگاه انتظار می رود که مفاهیم پایه و اساسی علم (ساینس) و استراتژی های بالندگی آن، یعنی آموزش و پژوهش را خوب بشناسد و به کار ببرد.

اگر یافته های علمی به اعماق اجتماع سرایت نکند و جذب بدنه اجتماع نشود، در واقع علمی وجود ندارد؛ هر چه باشد راکد است و در کتابخانه ها خاک خواهد خورد. برای این که آموزش متاعی نو برای عرضه داشته باشد، لازم است که پژوهش هم به میدان بیاید و جنس نو و مناسب با روزگار عرضه کند تا لباس فرهنگ و دانش و زندگی مندرس نشود. این یک قطار یا به عبارت بهتر، یک رود یا رودهای خروشان است.

کافی است نگاهی گذرا به تاریخ علم بیندازیم. در ۱۹۰۱-۱۹۰۳ کارل لاندشتاینر مشغول کار بیهوده و چندش آور مخلوط کردن خون افراد با هم بود. در ۱۹۰۹ گروه های خونی را معرفی کرد و امروزه انتقال خون به صنعت فوق العاده بزرگ با گردش مالی عظیم تبدیل شده است.

مسیرهای بیوشیمیایی را در نظر بگیرید که نمونه ابتدایی یک رمز گشایی فوق‌العاده در مایعات درون سلول (سیتوزول) است. سپس، یک رمز گشایی دیگر در سطح هسته سلول و کشف زبان و کد گشایی از DNA را تیمی به رهبری مارشال نیربرگ در دهه ۶۰ میلادی انجام داد. پله به پله به رمز گشایی بزرگتر باید می‌رفتیم و آن، کد گشایی از ژنوم موجودات بود. ژنوم باکتریها به سهولت کشف شد اما ژنوم انسانی دست نیافتنی می‌نمود و انتظار می‌رفت که بیست سی سالی طول بکشد. خوشبختانه پردازشگرهای پر قدرت کامپیوتری از راه رسید و در مدت زمان به نسبت کوتاهی این کار انجام گرفت. حالا جسارت انسان به جایی رسیده است که از میکروبیوم انسان که کاری بس بزرگتر است می‌خواهد رمز گشایی کند. به عبارت دیگر، می‌خواهد بداند این میکروارگانیسم‌هایی که با انسان می‌زیند و شاید ما زنده به آن‌ها ایم، چه مشخصاتی دارند. می‌بینید که چندان در بدن خود صاحب خانه نیستیم.

تصور جهان پیشرفته از علم چیست و تصویر مدیران ما تا چه حد با روند جهانی تطابق دارد؟ به گزارش وانوار بوش در سال ۱۹۲۵ با عنوان علم (ساینس) مرز بی نهایت باید توجه کرد (https://t.me/rmansouri_ir/330).

علمی که در دانشگاه باید جاری و ساری باشد، چیزی است که باید گره‌های توسعه را باز کند. نوع خاصی از تفکر و اندیشگی است که در آینده نه چندان دور بسیار متفاوت از علم امروز خواهد بود. ما نحوه پاسخ به این تحولات را نمی‌دانیم.

اگر این علم را در قالب تعداد واحد درسی و تعداد مقالاتی که منتشر می‌شود محدود کنیم، انحطاط جامعه خود را قطعی کرده‌ایم. نشانه این انحطاط را در گسترش تقلب در چاپ مقاله، فروش تحقیق آماده در خیابان انقلاب تهران، کاهش کیفیت و بهره‌وری تحصیل در تمامی سطوح می‌توان دید. آن چه که در تقابل با این نشانه‌های پاتولوژیک انجام شده، صدور آیین‌نامه‌های متعدد است و شوربختانه از بابت تعداد آیین‌نامه‌ها و فرم‌هایی که دانشجو و عضو هیات علمی باید پر کنند، دچار تورم هستیم.

نظام آموزش عالی ما بدون این که به علت یا علل حال ناخوش دانشگاه‌ها توجه کند، به طور غریزی به افزایش کنترل بیشتر می‌پردازد و مرتب آیین‌نامه بر آیین‌نامه صادر می‌کند و بند بر بند می‌افزاید. به عضو هیات علمی القا

می‌کند که رشد علمی یعنی رسمی، و سپس دانشیار و استاد شدن. مهمترین ابزار برای تسریع در این روند، فشار بر دانشجو است.

این قوه قضاییه است که ناچار است کاستی‌های حقوقی را با صدور تبصره‌های الحاقی به کتاب قانون که مرتب قطور و قطورتر می‌شود، تا جای ممکن فراگیر باشد. در علم، این یک خصیصه نامطلوب است.

به عنوان یک موضوع پژوهشی به متخصصین رشته حقوق پیشنهاد می‌شود که از لحاظ حجم و محتوا، آیین‌نامه‌های وزارت و دانشگاه‌ها را با کتاب منطق اکتشاف علمی (پوپر، ک، ر. ترجمه کمالی، ح. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۸۱) مقایسه کنند. چون اگر کفه ترازو به نفع آیین‌نامه‌ها سنگین شود، می‌توان گفت بهترین راه برای دیوانه کردن اهل دانشگاه انتخاب شده است. لذا برای جلوگیری از چنین جنونی بهتر است اداره دانشگاه را به سرسخت‌ترین منتقدین سپرد که البته برخلاف مناسبات هیئتی است.

(بخش ۶)

پز عالی، جیب خالی

آفتابه لگن هفت دست، شام و ناهار هیچی

این دو ضرب‌المثل در توصیف تربچه‌های قرمز کاربرد زیادی دارد. تربچه‌های قرمز خیلی خوش آب و رنگی که ظاهرشان خیلی خوب است، ولی از درون پوکند. در سپردن امورات بزرگ به این افراد باید خیلی دقت کرد.

برآورد، سنجش و ارزیابی رشد علمی در طول بیست سی سال گذشته وظیفه همه دانشگاهیان، از جمله وزیر علوم و روسای دانشگاه است. مثل شطرنج و تخته نرد که "دست به مهره حرکت" است، پیش از دست زدن به مهره‌های دانشگاهی باید موقعیت فعلی را واریسی کرد.

هیئت حاکمه و به ویژه رهبران علمی کشور خیلی باید مراقب نزدیکان و مقیمانِ خیمه هیئت خود باشند. برخی ادعاها و رفتارها از سوی نزدیکان و به ظاهر معتمدین نزدیک، برای کشور و علم خیلی خطرناک است و باید سخت آن‌ها را از خود راند.

شرلوک هولمز و دکتر واتسون در یک ماموریتِ بیک‌نیک‌وار، چادر زده به خواب عمیقی فرو می‌روند. در نیمه شب و تاریکی محض، شرلوک از سرما از خواب برخاسته دکتر واتسون را بیدار می‌کند و از او می‌پرسد که چه می‌بیند؟ دکتر واتسون از درخشش ستاره‌ها دچار وجد و شعف شده بیکرانگی دنیا و هستی و خردی انسان را کلیشه‌وار به زبان می‌آورد. هولمز با عتاب به او می‌گوید که کجای کاری؟ چادرمان را برده‌اند. درسی که باید از این داستان گرفت این است که توجه‌مان به آن چه نمی‌بینیم باید بیشتر باشد تا آن چه می‌بینیم.

وقتی وزیر یا مدیری ادعا می‌کند که کشورهای جهان از نحوه مدیریت کورونا حیران مانده‌اند و از ما تقاضای راهنمایی و کمک دارند و با گردن کج در مقابل دوربین حاضر می‌شوند و حتی ادعا می‌کنند که با سند و مدرک حرف می‌زنند، باید حواسمان باشد که شاید بی‌چادر زیر آسمان قال‌مان گذاشته باشند و خراب کاریشان را پنهان می‌کنند. اوج آن، امضا کردن نامه مخالفت با واردات واکسن و باز کردن پای شبه علم به دانشگاه از طریق طب مکمل و سنتی است.

در بیست سی سال گذشته وضعیت مالی دانشگاه‌ها تعریفی نداشته است. وقتی ادعای رشد علمی چشم و چال آسمان را کور می‌کند و مدعی می‌شوند که نگرانِ عقب ماندن کشورهای دیگر از بابت رشد علمی هستند، باید حالیشان کرد که شما قاچ زین را بچسب، اسب سواری پیش کش. لطفاً بار نگرانی کشورهای دیگر را با این سرعت زیاد بر دوش نکشید، چون سر پیچ ممکن است چپ کنید.

در عرصه سیاست خیلی از بابت خاک پاشیدن در چشم مردم صحبت می‌کنند. این یکی فرق دارد. در مثال بالا وقتی حضرات با وسایل ارتباط جمعی صحبت می‌کنند، مخاطب‌شان مردم نیست، بلکه علمدار است.

علمدار باید مراقب باشد که هم‌هیئتی‌ها خاک در چشمش نپاشند؛ چون خویت نداره که ایراد و اشتباه و خرابکاری‌شان مشخص شود. از این بابت خیلی واردند؛ واردید که!

اگر هم کار خراب شد، از انداختن مسئولیت خرابکاری‌ها به گردن علمدار ابایی ندارند، چون وانمود می‌کنند در عین وفاداری فقط به وظیفه خود عمل کرده‌اند و با "پز عالی و جیب خالی" و نمایش "آفتابه لگن هفت دست، شام و ناهار هیچی" از بردن آبروی هیئت ککشان نمی‌گذرد. مثل شرلوک هولمز باید نگاه کرد چه چیزی را نمی‌بینیم.

به همین خاطر اداره دانشگاه‌ها را باید به دست سرسخت‌ترین منتقدین سپرد، چون بسیار بهتر و مخلص‌تر از هم‌هیئتی‌هایتان عمل می‌کنند.

این همه در اداره کشور برون‌سپاری می‌شود، این یکی را هم "برون‌هیئت‌سپاری" کنید. از گماردن افراد مجهز به تفکر انتقادی به مناصب حساس علمی خیر می‌بینید.

(بخش ۷)

دانشگاه را بنگاه صدور مدرک و چاپ مقاله فرض کرده‌ایم یا یک آکواریوم؟

پرده اول:

معاون آموزشی دانشکده در راهرو از من راجع به یکی از دانشجویان دوره تخصصی پرس و جو می‌کند و علت تاخیر در روند دانش‌آموختگی وی را می‌پرسد. توضیح می‌دهم که مقاله‌اش چاپ شده است، می‌خواهد به فرصت مطالعاتی شش ماهه دانشجویان تخصصی برود، با این حال اوایل مهرماه وقت زایمانش است. وقتی با این

توصیفات علت کنجکاوی و نگرانی‌اش را می‌پرسم، می‌گویند که میزان خواب دانشجویی دانشکده را طولانی کرده است.

کاملاً حق دارد. وقتی معیار این است که یک دانشکده در طی سال چند دانشجو، به ویژه دانشجوی تخصصی، را به مرحله دانش آموختگی رسانده، بودجه بر اساس تعداد دانشجو به دانشکده تنظیم و تخصیص اعتبار می‌شود، نگاه و کنش مدیریت دانشکده و دانشگاه لاجرم به سمت معیارهای کمی و مدیریت هیئت می‌رود.

پرده دوم:

دامداری که بسیاری از فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی و پایان‌نامه‌های دانشجویان تحت سرپرستی "لوح‌بان" در دامداری‌اش انجام می‌گیرد، تصمیم گرفته که انواع خوراک دام را راساً نخرد و خوراک آماده و مخلوط شده را از کارخانه‌های خوراک دام اکتیاع کند. با این که معترف است که تهیه تک تک خوراک‌ها و مخلوط کردنش در دامداری تحت نظارت خودش دقت، صحت و صرفه اقتصادی بالاتری دارد، این پسرقت در کارش را این طور توجیه می‌کند: توان تحمل خواب پول در خوراک دامی که شخصاً می‌خرد را ندارد و اگر خوراک آماده را از کارخانه بخرد، دیگر فشار خواب پول و سرمایه از دوشش برداشته می‌شود، هر چند که سطح تولید و درآمدش پایین تر می‌آید.

آیا توجه کردید کلمه خواب در دو پرده بالا به لحاظ سمانتیک (معنا شناختی) شباهت زیادی دارد؟ آیا می‌تواند نشان از آن داشته باشد که دانشگاه به صورت سیستمی اداره نمی‌شود؟

آکوارومی را در نظر بگیرید که شمار قابل توجهی از شما خوانندگان این متن تجربه نگهداری آن را در منزل داشته‌اید. مطابق با نوع آبی که در آن پرورش می‌دهید، به عوامل متعددی در آن توجه می‌کنید، دما، میزان اکسیژن، هدایت الکتریکی، سطح آلودگی قابل تحمل، توالی رسیدگی به پاکیزگی آن و ... را باید رعایت کرد تا محیطی قابل زیست و پایدار باشد. هر معیاری را که از نظر دور بدارید، هر چند آن‌های دیگر را خوب رعایت کرده باشید، کل سیستم فرو می‌پاشد. اگر دانشگاه را هم یک سیستم در نظر بگیریم، هم دانشگاه را از معنای واقعی آن تهی کرده‌ایم و هم هر گونه ادعایی در مورد تدوین برنامه استراتژیک برای دانشگاه خالی از معنا می‌شود.

به باور نگارنده، اگر دانشگاه را یک سیستم در نظر بگیریم، ۴ مولفه را که تحت عنوان C۴ قابل تلخیص است باید در نظر گرفت:

ظرف Container

محتوا Content

بافتار Context

صلاحیت Competency

منظور از ظرف، فضای فیزیکی و مجازی است که دانشگاه برای اجرای برنامه های خود در نظر می گیرد. محتوا، آن چیزی است که در برنامه های آموزشی و پژوهشی با توجه به ظرفی که دانشگاه فراهم کرده پیش بینی می شود. بافتار، روابط ظریف و موثری است که بین مولفه های آموزشی، پژوهشی، سنجش و ارزیابی، اطلاع رسانی، حمایت و تشویق و نظام انگیزش باید ایجاد، مراقبت و پایش شود تا صلاحیت های مقتضی با اهداف یک نهاد دانشگاهی در لایه های مختلف اعضای دانشگاه از دانشجو، دانش آموخته، مدرس و پژوهشگر گرفته تا هیئت رئیسه القا شود.

هیئت رئیسه ای که به شیوه هیئتی منصوب شده به این نکات ظریف بی توجه خواهد بود. صبح به صبح که اتومبیل شان را روشن می کنند، بیشتر گیج روغن موتور و آب رادیاتور را واریسی کرده اند، اما در مورد دانشگاه چنین کاری انجام نخواهند داد. اگر می خواهید که همانند یک آکواریوم به صورت سیستمی دانشگاه به طور دائمی پایش، و برآیند نیروها و عوامل موثر در تمامی لایه های دانشگاه سنجیده شود و تصمیمات مقتضی را در یک پرسپکتیو کل نگر اخذ کنند، هدایت دانشگاه را به سرسخت ترین منتقدین خود بسپارید، به ویژه که این آکواریوم باید با آکواریوم بزرگ تر و پیچیده تر جامعه پیوندی ارگانیک (اندام وار) داشته باشد.

(بخش ۸)

🔗 راننده ماشین مشهدی ممدلی هم سر پیچ که رسید باید بیچد

در لطفه‌ای قدیمی نقل می‌شد که راننده‌ای علت چپ کردنش در گردنه حیران را این طور توضیح داد: جاده در گردنه بیچید، من نیچیدم. اگر ماشینش ماشینی ممدلی هم باشد باید از راننده پرسید که با ماشین مشهدی ممدلی در گردنه حیران چه می‌کرده و در حیرت چه بوده است؟

در سیاستگزاری آموزشی باید نگاهی به ماشین مشهدی ممدلی دانشگاه خودمان در گردنه حیرانی و حیرت علم می‌کردیم و از خودمان می‌پرسیدیم که برای راه اندازی دوره‌های تخصصی چرا مدل آمریکای شمالی را انتخاب کردیم که در دوره دکترای هم واحد درسی پیش بینی کردیم. تعداد این واحدها برای رشته‌های درمانگاهی تخصصی دامپزشکی ۴۸ واحد و برای سایر رشته ۱۸ واحد است. در این نظام برگرفته از دانشگاه‌های ایالات متحده و کانادا فرض بر این است که پول فراوان موجود است و دانشجو هم از قبیل فعالیت‌های دانشگاهی زندگی مناسب و درخور یک دانشجو را خواهد داشت. نحوه طراحی ساختمان‌های پیشین دانشگاه شیراز، که مدلی از دانشگاه پنسیلوانیا بود، در تپه ارم و سطح شهر، و همچنین باجگاه در خارج شهر به نظر نگارنده می‌رسد که احتمالاً با این پیش فرض و پیش بینی بوده که دانشجو می‌بایست در آینده نه چندان دور با وسیله شخصی خود میان دانشکده‌ها و ساختمان اصلی دانشگاه تردد می‌کرده است؛ چه با ماشین‌های آریا و شاهین که مدل مونتاژ داخلی از رامبلر بودند، چه با پیکانی که هر ایرانی قرار بود یکی داشته باشد.

تا آن جا که "لوح بان" اطلاع دارد، بسیاری از دانشگاه‌های اروپا با توجه به کمبود منابع مالی، دوره PhD را بدون پیش بینی واحد درسی با تمرکز بر تحقیقات پیش می‌برند. توجه به امکانات و منابع برای برنامه ریزی خصوصاً برنامه ریزی آموزشی بسیار ضروری است.

ببینیم با این تقلید ناشیانه از دانشگاه‌های ایالات متحده چه بلایی بر سر خود آورده‌ایم. با کمبود منابع مالی، تنش بی پایانی بین مدیران دانشگاه و اعضای هیات علمی بر سر حق التدریس (آموزانه)، تعداد واحدهایی که هر استاد

موظف است تدریس کند و نحوه امتیاز دهی برای ترفیع و ارتقاء به وجود آورده‌ایم که به کلاف سردرگمی تبدیل و موجب شده است توجه به وظایف اصلی دانشگاه در برنامه ریزی آموزشی امکان پذیر نباشد.

دانشگاه وظیفه دارد که مانع آن شود که به روند تراکم و انفجار اطلاعات روز افزون در عصر حاضر با طولانی کردن دوره آموزش و افزایش تعداد واحدهای درسی واکنش نشان داده شود. این وضعیت با بودجه‌ها و با اقتصاد ناپایدار فعلی سازگار نیست. نظام آموزشی دانشگاه نیازمند تحولی بزرگ و آینده‌نگری جامعی است که بدون تحت فشار قرار دادن دانشجویان بابت تعداد ساعاتی که بر سر نیمکت و ادار به نشستن می‌شود، توان حل مشکلات روزآمد جامعه و دستیابی به استقلال مالی و شخصی را در وی القاء کند.

مثال دستگاه اندازه‌گیری فشار خون و دستگاه پالس اکسی متر و تکنیک تلقیح مصنوعی در دامپروری‌ها به وضوح بیشتر منظور نگارنده کمک می‌کند. زمانی مبانی تئوری و تکنولوژیک سه تکنیک اخیر در مرز دانش قرار داشت و امروزه به اعماق اجتماع رسوخ کرده و در بسیاری از خانواده‌ها پیدا می‌شود و در روستاها هم تلقیح مصنوعی دام‌ها نفوذ عمیقی دارد. استفاده‌ای که از این مثال می‌توان کرد این است که در یک روند پویا باید ارتباط سازمند و اندام‌واری بین رشته‌های دکترای، کارشناسی ارشد، کارشناسی و کاردانی چه به لحاظ پیوستگی اطلاعاتی و چه به لحاظ تقسیم کار در عرصه اجتماع ایجاد شود تا دارندگان مدارک دکترای از بیم بیکاری پشتشان نلرزد و نیز تنها گزینه پیش روی دانش‌آموختگان مقاطع کاردانی، کارشناسی و کارشناسی ارشد ادامه تحصیل در مقطع بالاتر نباشد و اعضای هیئت علمی هم از ترس آیین‌نامه‌هایی که بیشتر "نهی‌نامه‌های" آزار دهنده هستند مجبور نشوند با چنگ و دندان از تعداد واحدهایی که تدریس می‌کنند و در کل از نظام آموزشی مستهلک و تاریخ گذشته فعلی حفاظت کنند.

باید نیک‌نگریست که در طول سی تا چهل سال گذشته در روندی معطوف به جامعه، کدام بخش از علم و تکنولوژی از برنامه آموزشی رشته‌های دکترای به کارشناسی ارشد، کارشناسی و کاردانی منتقل و برنامه‌های آموزشی به روز شده است؟

حل چنین مشکلی همانند صحنه آرای و کارگردانی یک تئاتر است که «هم‌هیئت‌های خودی» از عهده آن بر نمی‌آیند. جرات داشته باشید کار را به سرسخت‌ترین منتقدان خود بسپارید. تنها این دسته هستند که بالقوه می‌توانند ماشین‌مندی ممدلی دانشگاه را به اتومبیلی ارتقاء دهند که در گردنه علم سر موقع همراه با جاده می‌پیچد و مسافرانش که دانشجویان مقاطع مختلف هستند را در ایستگاه مناسب به سلامت پیاده کند.

(بخش ۹)

آیین نامه های دم موشی

در سال ۹۲ حمله موش‌های جریبل به روستای نجف آباد از شهر فیروزه نیشابور و خسارات سنگین آن خبر ساز شد، تا حدی که صحبت از انتقال روستا به میان آمد (www.irna.ir/news/81027009). فرض کنیم که برای مشارکت فعالانه مردم برای کشتن موش‌ها جایزه‌ای تعیین می‌شد به این صورت که برای تحویل هر دم موش، مبلغی به عنوان جایزه اعطا می‌شد. این روند تمامی نداشت. موش‌های زیادی کشته می‌شدند، ولی موش‌های زیادی هم برای این منظور پرورش می‌یافتند. این حادثه در قرن نوزدهم میلادی در هانوی که آن زمان مستعمره فرانسه بود اتفاق افتاد و علاوه بر موشهایی که می‌کشتند، عده‌ای فعالانه مشغول پرورش موش شدند. عزیز نسنین، نویسنده اهل ترکیه، هم همین موضوع را دست‌مایه طنز برای نقد آیین نامه‌های انتزاعی و جدا از واقعیت‌های جامعه برای نوشتن کتاب دم بریده‌ها، البته بر اساس دم‌خوک قرار داده بود (به ترجمه و گردآوری!؟ م.ر. فرازی، ناشر مطبوعاتی فرهنگ روز، سال؟ احتمالاً دهه ۴۰ یا ۵۰ شمسی).

وقتی برای یک جنگجو و یا وکیل دعاوی قرار داد کار و پرداخت دستمزد را ساعتی تنظیم می‌کنید، خود به خود کاری کرده‌اید که روند دادگاه و روند جنگ هیچ‌گاه تمام نشود. این شیوه امتیازدهی به مقالات هم همین است. در طی یک کار تحقیقاتی انگیزه به این سو هدایت می‌شود که نتیجه کار تحقیقاتی به چند قسمت شکسته شود و چند مقاله با همپوشانی قابل توجه در چند مجله چاپ شود و اچ‌ایندکس و شاخص‌های دیگر مجله‌سنجی بالا برود. در نتیجه مشخص شده که در همان رشته‌هایی که بالاترین چاپ مقاله انجام شده، بالاترین میزان واردات در کشور انجام گرفته است. مقاله‌ها چاپ خواهند شد، اما گره از کار فروبسته کشور باز نخواهد شد.

مشی همیارانه کار علمی حکم می‌کند که گروه آموزشی و پژوهشی سیاست‌گذاری درون گروهی خود را مشخص کند و طرف معامله هیئت رئیسه دانشگاه و همچنین جامعه باشد و برای خود ماموریت دانشگاهی مطابق با نیازهای جامعه تعریف کند. یکی از مهمترین نشانه‌های مشکل در آیین نامه‌های دم موشی، این است که در اموری که حتی به طور تخصصی ربطی به گروه آموزشی و دانشکده ندارد، فعالیت‌های پژوهشی به سوی رشته‌ها و موضوعاتی خارج از تخصص آن گروه و دانشکده معطوف می‌شود و این آسیب جدی در روشمندی علمی است. برای مثال، برای آوردن دم موش مورد نظر معاونت پژوهشی، دانشکده دامپزشکی به مطالعه روی سرطان در انسان می‌پردازد و نسبت به شان نزول و علت وجودی دانشکده دامپزشکی بی‌توجه می‌ماند. از سوی دیگر، در دانشکده کشاورزی مطالعه روی بیماری ویروسی تب برفکی دام‌ها انجام می‌گیرد که همه این‌ها انحراف از دیسپلین و روشمندی علمی است و همه، فراهم آوردن دم موش برای خوش آمد هیئت رئیسه دانشگاه است. اعضای هیات علمی هم در سوراخ خود خزیده‌اند و به روش همیارانه و فعالیت جمعی بی‌توجه می‌مانند. این دم موش‌ها برای این است که هر چه زودتر رسمی، دانشیار و استاد شوند.

اگر قرار باشد که برای گروه آموزشی ماموریتی معطوف به نیازهای جامعه پیش بینی شود، باید مطابق با دیسپلین‌های دانشگاهی کرسی‌های استادی و دانشیاری در نظر گرفته شود. اعضای هیات علمی در هر سطحی که باشند باید فعالیت پژوهشی معطوف به رشته خود و نیاز جامعه را انجام دهند و در صورت خالی بودن کرسی دانشیاری و یا استادی، به شرط واجد شرایط بودن، امکان اشغال آن کرسی را خواهند داشت. حتی در این شرایط اگر مثلاً کرسی استادی خالی بماند، دانشگاه می‌تواند فراخوانی برای جذب استاد منتشر کند و ممکن است کسی دیگر، از دانشگاهی دیگر شایستگی بیشتری از دارندگان کرسی دانشیاری در همان دانشگاه برای اشغال کرسی استادی داشته باشند. به این ترتیب خون تازه‌ای به بدنه دانشگاه تزریق خواهد شد.

درک این تفکر و اجرای آن از «هم‌هیئتی‌ها» برنمی‌آید و تنها سرسخت‌ترین منتقدین می‌توانند از عهده آن برآیند. اگر جرات و جسارت دارید، اداره امور را به سرسخت‌ترین منتقدین بسپارید تا نشان‌تان دهند که چگونه می‌توان سازمان فعلی علمی را به یک دانشگاه واقعی تبدیل کرد تا این قدر با دم موش خودمان را فریب ندهیم و دلخوش نکنیم. پدیده دم موش به خوبی می‌تواند علت گسترش بیش از حد دکه‌های فروشِ تقلب علمی در خیابان

انقلاب تهران و همچنین گستردگی تقلب علمی در باسابقه ترین دانشگاه ایران که مجله علمی نیچر آن را برملا کرد (<https://t.me/ksharifiRRB/222>) را توضیح دهد.

(بخش ۱۰)

تناسب آموزش با نیازهای جامعه: مورد بهداشتیار دام عشایری

سازمان دامپزشکی کشور دوره آموزشی تربیت بهداشتیار دام عشایر در استان فارس بر مبنای برنامه ملی بهداشت دام عشایر در محل مرکز آموزشی علی آباد کمین شهرستان پاسارگاد را برگزار کرد. مشکل از کجاست؟ چگونه است که مجموعه‌ای از حدود سی دانشکده دامپزشکی در ایران که شاید در سطح جهان بی سابقه باشد، از عهده تربیت نیروی انسانی مورد نیاز سازمان دامپزشکی در این زمینه برنیامده است؟ آیا دانش آموختگان با مدرک دکترا و کاردانی رغبتی به حضور در مناطق عشایری و ایضاً روستایی نشان نمی‌دهند؟ چه شده که سازمان دامپزشکی خود دست به کار تربیت افرادی با سطح تحصیلی پایین تری رفته است؟

باید از خود پرسید این چه پدیده‌ای است که این گونه پدیدار شده؟ این امر به حق ممکن است موجب نگرانی جامعه دامپزشکان از بابت دخالت افراد فاقد صلاحیت در امر درمان و تجویز دارو شود، یک نکته بنیادی دارد. خلاء و شکافی وجود دارد که چون جامعه پاسخ مناسبی دریافت نکرده، به ناچار از راهی غیر استاندارد برایش چاره می‌جویند. "لوح بان" شخصاً شاهد آن است که طیف قابل توجهی از روستاهای استان خراسان رضوی در دریافت خدمات مناسب دامپزشکی مشکل دارند و این مسئله تاثیر وخیمی بر اقتصاد معیشتی آن‌ها که متکی به دامداری سنتی است، می‌گذارد. از طرف دیگر، دکتر دامپزشک هر گونه حساب می‌کند، با توجه به توقعی که از زندگی برایش ایجاد شده، به لحاظ اقتصادی برایش صرف نمی‌کند که به بسیاری از روستاها سرکشی کند.

این مسئله مشخص می‌کند که چقدر نگاه سیستمی به مجموعه دولت، دانشگاه و جامعه ضروری است. از یک طرف دانشگاه به رغم کثرت دانشکده‌های دامپزشکی نتوانسته به همین یک قلم نیاز دستگاه اجرایی پاسخ دهد و به عنوان متولی امر آموزش، کسانی را پرورش دهد که نیاز نهادی اجرایی همچون سازمان دامپزشکی را به نیروی انسانی

متناسب با واقعیات جامعه تربیت کند. از طرف دیگر، سازمان دامپزشکی نیز از اوایل دهه هفتاد در حرکتی شتابان با تعطیلی بخش قابل توجهی از کلینیک‌های دولتی، با فرض این که بخش خصوصی به میدان خواهد آمد، تقریباً کار ارائه خدمات درمانی را متوقف کرده است. به عنوان اصلی کلی، در هر جا از جامعه که برای بخش خصوصی صرف نمی‌کند که سرمایه گذاری کند یا وارد شود، دولت موظف است که خلاء را پر کند. روستاهایی هستند که همانند جوامع عشایری به خدمات مستقیم دولتی نیاز دارند. برای آن‌ها چه باید کرد؟

این مثال موردی نشان می‌دهد اگر تفکر سیستمی موجود بود، روسای دانشگاه‌ها می‌بایست سران کشور را خیلی زود متوجه خطر ترکیدن حباب آموزش عالی (https://t.me/rmansouri_ir/31) می‌کردند. در حال حاضر بیست سال از انتشار سند چشم انداز و یازده سال از انتشار نقشه جامع علمی کشور می‌گذرد و تاریخ سر رسید این اسناد هم ۱۴۰۴ تعیین شده است. برای این که بدانید کجای کاریم و کجا باید برویم، ضرورت دارد که مدیریت دانشگاه رانه به "هم‌هیئت‌ها" بلکه به سرسخت‌ترین منتقدین بسپارید تا نمایی واقعی از میزان واکنش دانشگاه به نیازها و انتظارات جامعه را نشان دهند.

(بخش ۱۱)

هجوم شبه علم و علم کاذب به پزشکی، مقدمه یورش‌های دیگر به دانشگاه و علم Science است.

در جریان کووید-۱۹، جامعه پزشکی (پزشکان، پرستاران، ...) و کل سیستم بهداشتی زیر فشار بسیار زیادی قرار گرفت. هم از بابت فشار کاری و هم از بابت لجستیکی محدودیت‌های زیادی بر جامعه پزشکی تحمیل شد. وقتی کل عملیات یک واحد نظامی به خاطر یک محموله مهمات به مشکل بر بخورد، شکست قریب الوقوع می‌شود. حال آن پرستار و پزشک را باید درک کرد که به خاطر چیزی مثل کمبود اکسیژن شکست پشت شکست در نجات انسان‌ها را تجربه می‌کند و باز هم از پا در نمی‌آید.

شبه علم و علم کاذب هم در جریان کووید-۱۹، شکست پشت شکست را تجربه کرد ولی از گستاخی‌اش کم نشد. از روغن بنفشه گرفته تا اموری که از جمله بخور جوش شیرین را روا دانسته و مابقی اموری که فاقد ما به ازای

طب مبتنی بر شواهد Evidence-based به میدان آمده اند، تا روشمندی علمی را در هیاهوی خود خفه کنند و به بیراهه ببرند. تنها چیزی که بلدند این است که خود را حکیم! بنامند.

مدعیان و طرفداران طب سنتی (که مفهومی ناقص و مبهم و مجهول است) از درک این نکته عاجزند که فقط به مدد روشمندی علمی و پزشکی مدرن بود که امکان رشد جمعیت‌های انسانی به حدود ۸ میلیارد تن امکان پذیر می‌شد و گر نه همچنان با یک جمعیت کمتر از دو میلیارد نفر در ۱۹۰۰ می‌بایست در میان تراخم و آبله و زفت و کوفت و کرم و پیوک و سایر بیماریهای عفونی میان هم می‌لولیدیم. گزارش جعفر شهری از دوره قاجار در مورد کچلی جالب توجه است:

﴿۳﴾ آمار از هر صد مرد شش نفر و از هر صد زن پنج تنشان را کچل نشان می‌دهد که در مجموع پنج و نیم درصد مردان و زنان را کچل‌ها معلوم می‌کنند. کچلی نیز مانند امراض اکراهی نداشت و اگر پسر و از جنس ذکور بود می‌گفتند (نمی‌خواهد که شوهرش بدهند) و اگر دختر بود و کچل شده بود می‌گفتند (عیب ندارد کچل‌ها اقبال دارند) و مسئله را حل می‌کردند.

تنها اقبالی که وجود داشت، افتادن به راه مدرنیته و از جمله پزشکی مدرن بود، و گر نه حکمای! طب سنتی از درمان همین یک قلم کچلی هم عاجزند و باید دید با چه مارک شامپویی سر می‌شویند و با چه تن شویی استحمام می‌کنند؟ برخلاف ادعایشان، سر تا پای وجودشان مدرن است و ادعایشان هم نوعی ادعای کاذب مدرن است. اگر راست می‌گویند و جرات دارند، مدعیانشان را در عرصه دامپزشکی و به دامداریهای بزرگی که شیر و گوشت و تخم مرغ مردم را فراهم می‌کنند ارائه کنند. جرات این کار را نخواهند داشت چون فوری دستشان رو خواهد شد. حتی هیئت حاکمه هم که قطعاً از بیم حوادث تخم مرغی دی ۹۶ با تمام قوا از این کار ممانعت خواهد کرد، عجیب است که در امر خطیر سلامت این گونه در برابرشان سکوت می‌کند.

دون سانتیاگو رامون-کاخال هم در دوران شیوع وبا در والنسیای اسپانیا با همین مشکل و مدعیان شارلاتان روبرو بود (<https://t.me/ksharifiRRB/342>). جالب این جاست که یکی از معانی شارلاتان در زبان فرانسوی پزشک شیاد است.

روال کار مدرنیته طوری بود که هیات حاکمه در اروپا خود را موظف می‌دانست که تصمیم‌گیری در امور حساس را به افراد مستقل، دارای اعتماد به نفس و دارای قوه تفکر نقادانه مثل رامون-کاخال بسپارد. سپردن کار به وزیری که به شیوه‌ای هیئتی برآمده باشد، نتیجه‌ای جز به شکست کشاندن برنامه مبارزه با کووید-۱۹ و استعفای دو تن از معاونین برجسته اش نداشت. باقی را نیز خود می‌دانید.

دانشگاهیان، پژوهشگران و باورمندان به روشمندی علمی در مفهوم فلسفه علم و مدرن آن نباید چون ناظری بی‌طرف در برابر این یورش و فرصت‌طلبی شبه علم سکوت کنند. پزشکی خط اول است، اگر فرو بریزد، شبه علم به همین قانع نخواهد بود. طالبان فقط در عرصه سیاست نیست، در عرصه علم هم هست و مطمئناً پس از بالا رفتن از دیوار پست‌ها، نردبان را بالا خواهد کشید یا خواهد شکست و به رواداری رایج در علم مدرن اعتقادی نخواهد داشت. علوم انسانی که از این بابت مارگزیده است، باید بیشتر در اندیشه باشد.

برای مقابله با یورش شبه علم باید اداره دانشگاه را به سرسخت‌ترین منتقدان سپرد، این کار از هیئتی‌ها بر نمی‌آید، زیرا آن‌ها خوش‌آمد حتی کاذب علمدار را به حقیقت ترجیح می‌دهند. در ۱۰ بخش پیشین از مطلب «دانشگاه جایی نیست که بتوان آن را هیئتی اداره کرد» در انتهای پست نوشته شده "این بحث ادامه دارد". با این حال با دیدن نام سرپرست جدید دانشگاه تربیت معلم به نظر شما باید این بحث ادامه یابد یا خیر؟ توصیه شما هر چه باشد، «لوح‌بان» امیدوار است که وزیر علوم از خیر برادر سرپرست جدید این دانشگاه بگذرد.

(بخش ۱۲)

اثر ترکیبی تعارض منافع و اثر هانس باهوش

برای دانشگامیان اشاره به مسئله تعارض منافع conflict of interest به یک روال عمومی در چاپ مقالات تبدیل شده است. در حالی که روشمندی علمی ناب در گرو آن است که تمامی عوامل مخدوش گر موثر بر نتایج یک آزمایش علمی برطرف گردد، احتمالاً ویژگی های خاص روانشناختی یا تکاملی یا هر چه که می خواهید نامش را بگذارید، ممکن است سرسخت ترین محققین را دانسته یا نادانسته به سوی یک نتیجه خاص متمایل کند. از این رو در طراحی امور پژوهشی، از جمله در مورد داروهایی که با حیات و ممانت مردم و حیوانات سر و کار دارد، از دارونما Placebo و یا روشهای یک سو کور One way blind و دو سو کور Double blind استفاده می کنند. با تمامی این ملاحظات، باز هم امکان تاثیر گرایش های انسانی بر نتیجه آزمایش و انحراف از حقیقت منتهی نیست. از این رو، در انتهای مقالات نویسنده مجبور است بنویسد که آیا چیزی برای پنهان کردن داشته یا خیر، یا این که اگر بودجه ای از شرکتی دارویی گرفته و نتایج به نفع داروی تولید آن شرکت درآمده، ملزم است که این نکته را آشکار کند.

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم اسبی به نام "هانس باهوش Clever Hans" زبانزد خاص و عام شد. گویا این اسب قادر بود محاسبات ریاضی انجام دهد یا از پس سوالاتی که هوش بالایی لازم دارد، برآید و به محاسبات ریاضی، با تعداد ضرباتی که با سم خود بر زمین می زد پاسخ می داد.

اسکار پفونگست Oskar Pfungst راز اسب را آشکار کرد: اسب به علائم ظریفی که نادانسته صاحبش Wilhelm von Osten یا دیگر سوال کنندگان از وی نشان می دادند، توجه می کرد و ضربه زدن با سم را از روی علائم بدن و حالات روحی و تنش حین محاسبه و سپس آرامش چهره آن ها در زمان رسیدن به جواب تنظیم و متوقف می نمود. از این تجربه امروزه با عنوان "پدیده هانس باهوش" که یک یافته مهم با عنوان اثر "مشاهده گر-توقع Observer-expectancy یا تئوری توقع (انتظار) است، یاد می شود. این اثر، یک یافته مهم در مطالعات مربوط به پدیده شناخت Cognition در حیوانات است و طیف وسیعی از مطالعات در مورد شناخت در حیوانات با توجه به رفع

این اثر مخدوش‌گر انجام می‌گیرد و از همه مهمتر، در ارزیابی توان سگ‌ها در یافتن مواد مخدر یا شناسایی انسان‌های مبتلا به کووید-۱۹ یا سرطان باید اکیداً مانع آن شد.

اسکار پفونگست دستیار فیلسوف و روانشناس آلمانی، کارل استومپف Carl Stumpf بود که تجربه "هانس باهوش" را در کارهایش در مورد روانشناسی حیوانات و نظریه‌اش در مورد پدیدارشناسی phenomenology وارد کرد. در علوم انسانی، پدیدارشناسی را با کارهای ادموند هوسرل، و سپس مارتین هایدگر و موریس مرلو-پونتی می‌شناسند.

اثر "هانس باهوش" در بسیاری از زمینه‌ها به صورت خودآگاه و ناخودآگاه در کارها و امور تحقیقاتی همیشه وجود دارد. در یک اقدام نسنجیده و با عوارض بسیار، آموزش پزشکی از بدنه نهاد متولی آموزش و پژوهش، تفکیک شد. حالا هم آموزش و هم پژوهش و هم حل مشکلات اساسی جامعه به گردن یک نهاد افتاده است و نهاد نظارتی دیگری وجود ندارد و شیرزن و شیرمرد می‌خواهد که از پدیده "هانس باهوش" و همچنین "تعارض منافع" احتراز کند و یا دست کم آن را تشخیص دهد. وقتی کسی به صورت هیئت منسوب می‌شود، احتمال این که این فرد نگاهش به دهان و حالت چهره مقام بالادستی باشد و از گفتن صریح مسائل و مشکلات و ایرادات کار احتراز کند، خیلی بالا است.

اثر "هانس باهوش" در مسئله واکسن کورونا، داروی رمدسویر و ... کاملاً مشخص بود، با این تفاوت که فرد هیئتی با نگاهی از نوع "هانس باهوش" به مقام بالادستی، تعارض منافع را نیز زیرکانه ممکن است دنبال کند و برای روز مبادا، که هیئتی دیگر ممکن است دست بالا را بگیرد، توشه ببندد. جگر می‌خواهد که هیچ کسی را که از هیئت خودمان منسوب کرده‌ایم، بگیریم. چرا راه دور برویم؟ همین لینک پایین را مشاهده بفرمایید:

<https://t.me/pezeshkanghanon/41707>

وقتی اثر "هانس باهوش" با "تعارض منافع" ترکیب شود، فساد گسترش شگفت‌آوری می‌یابد و در این صورت، دیگر نمی‌توان با آن مقابله کرد. این ترکیب بدخیم موجب می‌شود گروه‌هایی پدید آیند که آن قدر وسیع

و دم کلفت شوند که قادر خواهند بود تصمیمات درست هر دولتی را در این وانفسا زمینگیر کنند و به اندازه "هانس با هوش" هم نجیب نیستند که لگد سختی نپرانند.

به همین خاطر است که دست کم اداره دانشگاه‌ها را باید به سرسخت‌ترین منتقدین سپرد، چون نمک‌گیر قیمة هیئت خودی نیستند و به راحتی می‌شود مچ‌شان را گرفت و مشت‌شان را باز کرد.

(بخش ۱۳)

انفکاک علوم پزشکی از وزارت فرهنگ و آموزش عالی آن زمان و علوم فعلی یک کار هیئتی بود.

وزیر علوم جدید در اقدامی هوشمندانه توپ بازگشت علوم پزشکی به وزارت علوم را به میدان انداخت تا به قول علما مسئله را استمزاج کند. فوراً صداهای اعتراض برخاست. روز بعد وی حرف خود را پس گرفت، بدون این که فکرش عوض شده باشد. باید این اقدام را کاشت دانه‌ای دانست که توسط افرادی که به روشمندی علمی در هر دو وزارت بهداشت و علوم به لحاظ فلسفی پایبندند، شاید در طی چند دهه باید پیگیری و تبدیل به نهالی کنند. از این رو در چند بخش آینده به این مسئله خواهیم پرداخت و مسلماً از سابقه آن باید شروع کرد، چون مبانی نظری ابتدایی آن اگر ضعیف بوده باشد، هر چقدر رگ گردن را برجسته کنیم، چننه استدلال خالی خواهد بود.

مواضع سایر دانشگاه‌ها به مسئله وزارت بهداشت جالب است. در وزارت علوم دائماً به فیش‌های پرداختی و حق محرومیت از مطب و سایر مزایا نگاه می‌کنند و خود را شایسته آن سطح از دریافت حقوق می‌دانند، در حالی که معلوم نیست حاضر باشند هم سطح آن به ارائه خدمات به جامعه بپردازند. دانشکده‌های دامپزشکی خود را بیش از همه شایسته پیوستن به وزارت علوم می‌دانند. در هر حال باید احتمال داد که وزارت بهداشت ممکن است از دور مردم را کشته و درونش، خودش را نفله کرده باشد. نمی‌دانیم که به غیر از دانشکده‌های پزشکی در دل دانشکده‌های دندانپزشکی، داروسازی، پرستاری، بهداشت و قند آب می‌شود یا سیر و سرکه می‌جوشد؟ باید احتمال داد که هر جا بوی کباب می‌آید ممکن است در حال داغ کردن خر باشند. در دانشگاه آزاد تلاشی برای نزدیکی دامپزشکی به

گروه پزشکی انجام شد و هنوز نمی‌دانیم از این کار راضی هستند یا انگشت پشیمانی به دندان گرفته‌اند. باید منتظر بود و نتیجه را دید.

مرحوم دکتر علیرضا نوری، برادرِ وزیرِ سابقِ جنجالی کشور در زمان اصلاحات به طور ضمنی مخالف این تفکیک بود، اما تاکید می‌کرد که بافت آموزش و اجرا در علوم پزشکی چنان در هم تنیده است که به این راحتی‌ها ممکن نیست بتوان گوشت و ناخن را از هم جدا کرد.

سابقه تاریخی چه بود؟

در جریان یک انقلاب بنیان کن، روحیه‌ها چنان قوی بود که می‌توانید ریشه ادعاهای مدیریت جهانی و تغییر کلی جهان را تا آن موقع ردیابی کنید. تمامی گروه‌های سیاسی آن زمان که خود را خوش خیالانه شریک حکومت می‌دانستند و بعداً تار و مار شدند هم در این نوع فکر با حکومت برآمده از انقلاب شریک بودند.

در آن زمان کمبود پزشک معضل بزرگی بود و وقتی برای یک سرماخوردگی ساده به مطب پزشک می‌رفتید، مدت‌ها باید در صف منتظر می‌ماندید. مهاجرت طیف قابل توجهی از پزشکان هم موثر بود. یکی از این جوانان مبتلا به اراده گرایی کودکانه به فکرش رسید که یعنی چه پزشک کم داریم؟ زیر سوله هم شده پزشک تربیت می‌کنیم. در سال ۶۲ در ورود به دانشکده دامپزشکی دانشگاه تهران دیدم که بیست سی نفر از همکلاس‌هایم را مدتی در سوله روبروی دانشکده در خیابان دکتر محمد قریب اسکان داده بودند. ببینیم که رئیس انجمن سکتی مغزی ایران چه می‌گوید:

سال‌ها پیش یک نابغه! به این نتیجه می‌رسد که با افزایش تعداد رشته‌های تخصصی و افزایش ظرفیت‌های دستیاری، می‌شود شق القمر کرد و هم‌زمان مشکل افزایش پزشک عمومی بیکار و عدم وجود منابع برای استخدام هیأت علمی و نیروی انسانی متخصص را هم حل کرد. شاید این نابغه اکتشاف به عمل آورد که ضوابط علمی برای تاسیس رشته، استانداردهای تایید برای دپارتمان آموزشی و قراردادهای مربوط به نسبت دانشجو به استاد، همه مواردی

مربوط به کتاب‌ها، کاغذها و ادارات هستند و نه واقعیات. به همین دلیل پیشاپیش و به روش‌های وطنی، به اصطلاح {حل‌اند}. بقیه‌اش را در این لینک بخوانید:

(<https://t.me/bzyad/651>)

کورمال کورمال دنبال الگوی تغییر رفته بودند و چه جایی بهتر از کوبا؟ آن زمان تلویزیون وطنی پر بود از فیلمهای کوبایی. گفته می‌شد که بالاترین استاندارد جهانی در زمینه درمان در این بهشت کمونیستی وجود داشت که انقلابیون به سرش قسم می‌خوردند. این اندیشه سوله محور چنان قدرتمند بود که اندک پزشکی که کیفیت آموزش را اصل می‌دانستند، حرفشان به جایی نرسید و اکثریت، کیفیت آموزش را مسئله‌ای ثانوی نسبت به خودکفایی از نظر تعداد پزشک و حتی صدور آن می‌دانستند و رفتن در پی مهارت‌های سطح بالا را تجمل‌گرایی فرض کردند.

گفتند کوبا با دوازده استاد شروع کرد و سال ۶۴، هفده هزار و خرده‌ای دانشجو و همین تعداد پزشک داشت. (دکتر علیرضا مرندی، وزیر بهداشتی وقت، در جلسه ۲۰ تیر ۱۳۶۴ مجلس)
شرح مفصل را در لوح بخوانید (شماره ۲، آبان ۱۳۷۷، ص ۱۶).

(بخش ۱۴)

هیئتی بر سر شاخ بن می‌برید: رسوخ کاستروئیسم در پزشکی

هیئتی تصمیم خودش را گرفته بود. پیش از آن هزاران ساعت گفتگو و هزاران صفحه مطلبی که به طرح مشکلات بهداشت و درمان و ارائه راه حل برای آنها اختصاص یافته بود، به ویژه در مورد روش‌های دیگر، از جمله "طب ملی" وجود داشت ولی گوشه‌گر و چشمی‌احول به دنبال حقیقت نبوده در پی امیال و رویاهای خوفناک خود است.

داستان طب ملی مبنای بهداشت و درمان در کشورهای اروپایی (به ویژه انگلستان) و بعضی کشورهای دیگر مثل کانادا و استرالیاست، دولت تامین هزینه‌های بهداشت و درمان و پرداخت حقوق کادر پزشکی و مخارج مداوا را بر عهده داشت. به عبارت دیگر، پول از رابطه بیمار و درمانگر حذف شده بود و در بیمارستان‌ها صندوق وجود نداشت. در ایران به رغم تمامی تلاش‌ها و گسترش بیمه درمانی، تغییری اساسی در رابطه پزشک و بیمار رخ نداده و سیستم همچنان سرمایه داری پزشکی و پزشکی سرمایه دارانه است. بیمه تامین اجتماعی و خدمات درمانی در حقیقت تاثیر است و بدون بیمه تکمیلی حرف از طب و درمان به شوخی می‌ماند.

عجیب است که این همه دست اندر کار امور پزشکی، وزرای متعدد، مدرسان، اساتید دانشگاه‌ها، پزشکان، دانشجویان، صاحبان قلم و روزنامه نگاران، جامعه شناسان، اقتصاددانان و حتی اعضای کمیسیون بهداشتی سابق مجلس شورای اسلامی به این مسئله پرداختند. هم اینک هم گویا علوم پزشکی از خیل عظیمی از این متخصصین خود را بی‌نیاز می‌داند.

دست کم دو نفر در این زمینه استثناء بودند. یکی از آن‌ها مرحوم دکتر کاظم سامی، وزیر بهداشتی فقید دولت موقت بود. دیگری که گوشی دستش بود، دکتر محمد فرهادی وزیر وقت فرهنگ و آموزش عالی بود که بعدها دوباره به وزارت علوم رسید. وقتی کف ناشی از اشتیاق به نظام پزشکی کوبا را بر دهان هیئت‌ها دیدند، گفتند که آن چه که در کوبا و کشورهای نظیر آن می‌گذرد، تابع دستور حزبی است و بیشتر جنبه تبلیغاتی دارد تا فایده علمی؛ ولی صدایشان در قانون تاسیس وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی ناشنیده ماند. نیک می‌دانستند که ادغام دانشکده‌های پزشکی ایران در وزارت بهداشتی و برنامه پذیرش متقاضی تحصیل نه به عنوان دانشجو بلکه به عنوان کارمند آتی (که به پیش از انقلاب ۱۳۵۷) برمی‌گردد، از الگوی شوروی هم الهام گرفته بود.

نحوه پذیرش و کار عطا صفوی بعد از تحمل زجر سبیری به عنوان پزشک در اتحاد جماهیر شوروی سابق (اردوگاه دایی یوسف) در کتاب در ماگادان کسی پیر نمی‌شود (به کوشش اتابک فتح‌الله زاده) نه دانشجو گونه که کارمند وار است.

اصحاب آکادمی به صراحت حاضر در کلام دکتر کاظم سامی فقید و دکتر محمد فرهادی توجه نکردند و مدهوش فضای انقلابی برآمده از کاستروئیسم شدند.

آن زمان در گوش کسی نمی‌رفت که اموری چنین مهم را باید به سرسخت‌ترین منتقدین سپرد، چون بسیار بهتر و مخلص‌تر از «هم هیئت‌ها» عمل می‌کنند.

(بخش ۱۵)

در تفکر هیئتی، فقط رابطه خطی بین پدیده‌ها دیده می‌شود و ملاک اقدام، سلیقه شخصی است.

به گفته دکتر ابوالفضل خسروی، طرح پیشنهادی تشکیل وزارت بهداشت از تابستان ۱۳۵۹ دنبال می‌شد. نویسندگان طرح به دنبال تولد وزارت خانه جدیدی از اتحاد وزارت بهداری با آموزش پزشکی بودند. با این حال، سیستم وزارت بهداری از نظر سازمانی دارای خصوصیتی بود که نمی‌توانست آموزش را به خود بقبولاند. کار تا جایی پیش رفت که معاونت فرهنگ و معارف و عقاید اسلامی هم برای القای روحیه جدید در پزشکان آینده مملکت برای این که بر مادیت استوار نباشد، پیشنهاد شد (دکتر سلیمی خلیق).

در همان زمان مخبر کمیسیون تحقیقات و تعلیمات عالیہ مجلس گفت به عقیده من علت اصلی تجمع پزشکان در شهرهای بزرگ، روحیه سوداگری و تجارت پیشگی بوده است (اطلاعات، تیر ۱۳۶۱). دکتر محمد علی حفیظی، دبیر کل وقت سازمان نظام پزشکی اظهار نظر کرد: "اگر امکانات برای پزشک فراهم شود، تا ابرقو هم خواهد رفت (همان). عباس شیبانی گفت: در اعزام پزشکان به نقاطی که هنوز امکانات پزشکی فراهم نیست، فقط شاهد معطلی پزشکان بوده‌ایم.

امتداد این خط تفکر هیئتی را بگیرد تا سال ۱۳۹۴ که به گمان این که رابطه خطی بین پدیده‌های اجتماعی استوار است، وزیر وقت بهداشت با این باور که بیست هزار پزشک عمومی بیکار داریم. با پرداخت‌های ماهانه ۱۵ و ۱۷ میلیون تومان که گاهی مورد انتقاد اعضای کمیسیون بهداشت مجلس نیز بود، تلاش کرد تا پزشکان را ترغیب کند که در مناطق محروم خدمت کنند. وی افزود که با وجود پرداخت‌های مناسب به پزشکان شاهد بودیم که تنها حدود هزار و پانصد پزشک عمومی با حقوق بالا برای کار در مناطق محروم اعلام آمادگی کردند.

نتیجه گیری باز هم از نوع رابطه خطی است:

﴿ وی گفت این خود می تواند به این معنی باشد که یا پزشک عمومی نداریم و یا آنها تنها شماره نظام پزشکی دارند و دیگر پزشک نیستند (سلامت نیوز، ۱۳۹۴/۰۳/۰۵، ساعت ۱۲:۰۷، کد خبر ۱۴۹۲۹۶). این اوج خود محوری در تفکر هیئتی است.﴾

یعنی وزیر وقت بهداشت به فکرش نرسیده بود که یک یا چند طرح پژوهشی به جامعه شناسان و روانپزشکان و روانشناسان سفارش بدهد تا قبل از این که چنین حقوقی و چنین طرحی را به مرحله اجرا برساند، از وضعیت فکری و واکنش پزشکان با خبر شود؟ و یا حتی قبل از این که به خود اجازه چنین نتیجه گیری خطی و ضعیفی بدهد، باز یک طرح پژوهشی برای درک علت غافلگیری از بابت واکنش پزشکان نسبت به چنین لقمه به زعم وزیر بهداشت چربی سفارش بدهد؟ آیا این پدیده اصلاً برای وزرای بعدی بهداشت هیچ ارزشی داشت که ببینند در سابقه سلف خود چرا این پدیده روی داده است؟ آیا احتمال تکرارش وجود دارد؟ تحلیل علمی این واکنش که پدیده تاریخی مهمی است، وظیفه وزرای بهداشت و همچنین وزرای علوم است و نباید به سادگی از آن بگذرند، هر چند اسلافشان از آن گذشته باشند. شاید تفکر بنیادین ایراد داشته است.

با این که طیب فقرا لقب گرفته بود (<https://t.me/ksharifiRRB/191>)، در همان زمان پورشه اش سئوال برانگیز شد (مشرق نیوز، mshrgh.ir/752545).

در تفکر هیئتی این باور هست که بدون نگاه به کاتالوگ هر دستگاهی به یاری سایر دوستان می توان با دستکاری و چپ و راست کردن دکمه ها سیستم را راه انداخت و اگر کار خراب شد، به پشتیبانی "هم هیئتی ها" در برابر عواقب آن جوابگو نبود. کسی که مجهز به تفکر سیستمی است، بارها و بارها کاتالوگ سیستم و تجربیات دیگران را می خواند و پیش از هر اقدامی، مدل های متعددی می سازد، شبیه سازی می کند و با هزار ترس و لرز ابتدا در ابعاد کوچک آن را از مرحله مطالعه وارد مرحله اجرا می کند و پس از نیل به درجه ای از اعتماد آن را به تمام جامعه تعمیم می دهد و باز هم احتمال خطا را صفر نمی داند. از این رو، اداره دانشگاه ها را باید به سرسخت ترین منتقدین سپرد که هزار ترس و لرز از سرانجام کار و ورطه هولناک پاسخگویی داشته باشند.

(بخش ۱۶)

شانزده آذر است و گرامیداشت این روز و یادآوری این موضوع که دانشجوی و سرنوشتش چقدر بی اهمیت شده است.

لایحه دولت برای تشکیل وزارت بهداشت در ۱۵ شهریور ۱۳۶۱ تصویب شد، اما دکتر هادی منافی وزیر وقت بهداری آن را پس گرفت. سال ۶۳ دوباره به کمیسیون مربوط رفت و در تیر ۶۴ این بار از طرف مجلس طرح شد. دکتر عباس شیبانی، مخبر کمیسیون بهداری و بهزیستی دوباره بر تجهیز دانشکده پزشکی شهرستان ها و آموزش پزشکان بومی تاکید کرد. فکر می کردند که با افزایش ظرفیت پذیرش دانشجوی امکان ارسال پزشک به نقاط دور افتاده وجود دارد. امید این بود که با اکثریت قوی طرح تصویب می شود. از این رو، پیشدستی کرده ۱۱۰۰ تن به ظرفیت پذیرش دانشجوی پزشکی اضافه و مجلس را در گوشه ای با این جمله آچمز کردند: اگر نمایندگان مجلس با طرح موافق نباشند، باید ۱۱۰۰ تن از پذیرفته شدگان رشته پزشکی کم کنند (مذاکرات مجلس، ۱۸ تیر ۱۳۶۴). حال کنکوریان و نمایندگان مجلس رو در روی هم قرار می گرفتند. دانشگاه شهید بهشتی تعداد دانشجویان خود را به امید آن از ۲۰۰ به ۶۷۰ رسانده بود و قزوین که دانشکده پزشکی اش چیزی نداشت، ۷۰ نفر دانشجوی پزشکی قرار بود پذیرش کند.

وزارت فرهنگ و آموزش عالی همچنان می‌کوشید که بر آموزش و پژوهش نظارت داشته باشد. دکتر محمد فرهادی، وزیر وقت فرهنگ و آموزش عالی روشن بینی نادری از خود نشان داد و چیزی گفت که تا حد زیادی منعکس کننده نظریات پزشکان و دانشگاهیان نیز بود. وی گفت: صرفاً وزارت بهداشتی سابق تغییر نام داده شده؛ وزارت جدیدی شکل نگرفته، صرفاً الان همه هم و غم گذاشته شده که دانشکده‌های پزشکی به وزارت بهداشتی سابق بچسبند. متولی آموزش عالی، وزارت فرهنگ و آموزش عالی است و همه جای آن قانونی هم که خود برادرها و مجلس محترم تصویب کرده گفته "با رعایت مقررات آموزش عالی و مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی" من دارم عرض می‌کنم این عمل انجام نشده است". (مذاکرات مجلس، ۱۳ خرداد ۶۵).

در سال‌های بعد چند پارگی آموزش عالی پیش آمد، خودمختاری دانشگاه آزاد به همراه نداشتن گوشی شنوا افزایش بی‌سابقه تعداد دانشجویان و پزشکان را به دنبال داشت. تلاش‌های مذبحانه شروع شد. در مهر ۱۳۷۴، در مجلس تصویب شد که تا پایان برنامه پنجساله دوم توسعه اقتصادی-اجتماعی ظرفیت پذیرش دانشجوی پزشکی ثابت بماند.

در هشتم آبان ۱۳۷۶ ماده واحده ارائه شده از سوی کمیسیون بهداشتی و بهزیستی به مجلس شورای اسلامی به منظور تعیین ظرفیت پذیرش دانشجوی پزشکی در سطح کشور هم با مخالفت نمایندگان روبرو شد و به تصویب نرسید.

حال بیاییم به سال ۱۴۰۰، و توثیق اخیر ریاست محترم نظام پزشکی:

مسئولین محترمی که با جدیت پیگیر افزایش بی‌رویه ظرفیت رشته پزشکی هستید! لطفاً قبل از اینکه دلیل مخالفت صاحب‌نظران جامعه پزشکی را در تضاد منافع جستجو کنید به دو مطلب توجه داشته باشید: ورودی‌های این طرح ۸ سال بعد وارد چرخه کاری می‌شوند. به سن بزرگواران جامعه پزشکی مخالف این طرح عنایت کنید.

ارائه خدمات درمانی، یک بسته به هم پیوسته است که پزشک تنها یک جز آن است. افزایش بی‌رویه ظرفیت، کمبود سایر اجزای آن را حل نخواهد کرد. مثلاً آیا کمبود دارو با افزایش داروسازان محترم حل خواهد شد؟ افزایش ظرفیت نامتوازن با رشد سایر الزامات سلامت مردم را به خطر خواهد انداخت (۱۳ آذر ۱۴۰۰).
<https://www.isna.ir/news/1400091309460>

در یک نگاه هیئتی گمان بر این است که اگر هوای محل هیئت خیلی سرد است، می توان شیر نفت بخاری چکه‌ای محل هیئت را مثل شیر سماور باز کرد. بخاری چکه‌ای بدون کاربوراتور ممکن است از کنترل خارج شود و اگر از حدی بیشتر شود، شعله پس می‌زند و مخزن سوخت را هم به آتش می‌کشد. حال باید بخاری شعله‌ور را که ممکن است کل ساختمان را خاکستر کند، مهار کرد که کار هر کسی نیست.

چگونه است که بین دهه‌های ۶۰ و ۷۰ تا ۱۴۰۰ نتوانسته‌ایم مسئله را طوری تعریف کنیم که تازه به مسئله‌ای قابل حل تبدیل شود؟ هنوز نوع اندیشه در بیانیه امروز ۱۶۵ نماینده مجلس با دهه ۶۰ فرقی نکرده است. (<https://www.isna.ir/news/1400091612321>)

در این ۱۶ آذر باید یادآور شد که هر گونه تصمیم‌گیری بدون پشتوانه علمی سرنوشت و امید جوانانی را دچار تلاطم خواهد کرد که حاضر شده‌اند سرمایه عمر خود را در بانکی به نام دانشگاه، و در موضوع خاص این بحث، در دانشکده پزشکی بگذارند. باید مراقب بود بانکی که تأسیس می‌کنیم تا سپرده عمر بپذیرد، ریسکش چقدر است.

برخلاف هیئتی‌ها، سرسخت‌ترین منتقدان مجهز به نگاه سیستمی، مسئله دانشجو به عنوان یک شخصیت واجد حق و حقوق را در نظر گرفته در محاسبات دخالت می‌دهند.

(بخش ۱۷)

اشتیاق نگاه هیئتی به صنعت مونتاز و جا انداختن با تقه

پیش از هر گونه افزایش بی‌مهابای ظرفیت پذیرش پزشکی، وظیفه تصمیم‌گیرندگان است که خط به خط مذاکرات مجلس شورای اسلامی در باره انتقال آموزش پزشکی به وزارت بهداشتی که از دل وزارت بهداشتی در آمد و نظرات متخصصین آن دوره را بخوانند؛ به ویژه وقتی که دکتر ایرج فاضل، که در سال ۶۴ وزیر فرهنگ و آموزش

عالی بود، در باره لایحه تبدیل وزارت بهداری به وزارت بهداشت در مجلس سخن می‌گفت، برای برخی نمایندگان کاملاً روشن نبود که مدافع لایحه بود یا مخالف آن. حتی با این که گفت که من به عنوان وزیر فرهنگ بایستی بگویم قطعاً نظرم این نیست که دانشکده‌های پزشکی از دانشکده‌ها کنده بشود و برود به وزارت بهداری. من به طور قطع با همچو چیزی مخالفم. یکی از نمایندگان ایراد گرفت که ایشان دو پهلو صحبت می‌کنند. رئیس مجلس تذکر داد که وقتتان تمام شده، خلاصه بفرمایید، مخالفید یا موافقید با این لایحه. چند دقیقه بعد کل دانشکده‌های پزشکی از بدنه آموزش عالی جدا شد و زیر دست وزارت بهداری رفت. آیا با تکنیک "تقه" گفتند که دکتر ایرج فاضل دو پهلو سخن می‌گوید و کار خود را کردند؟

دکتر ایرج فاضل بعدها در مصاحبه با مجله لوح (شماره ۲، آبان ۷۷ ص ۲۲-۲۴) با نگرانی از افزایش ظرفیت پذیرش پزشکی و تاکید بر کاهش آن به این موضوع اشاره کرد که به رغم توصیه‌های جدی ارگان‌های مسئول- از جمله وزارت بهداشت، فرهنگستان علوم پزشکی و سازمان نظام پزشکی مبنی بر کاهش پذیرش و متعادل ساختن تعداد دانشجویان پزشکی، طرح پیشنهادی چند نماینده به شکل مصوبه‌ای از مجلس گذشت که تا ۵ سال این کاهش را ممنوع کرد و راه را بر کارشناسان و دست اندرکاران و مسئولین آموزشی پزشکی کشور بست. فاضل همان زمان اشاره کرد که اگر برای سامان دادن به این مسائل اقدام عاجلی نکنیم، وضع نگران کننده است و عواقب آن تا بیش از ۵۰ سال گریبانگیر مردم این مملکت خواهد بود. از آن زمان ۲۳ سال گذشته است. وی در بیست تیر ۱۳۶۴ در مذاکرات مجلس گفته بود که اگر مجلس این سه تا مشکل را از جلو راه من بردارد، می‌توانم بیش از نیاز مملکت پزشکی تربیت بکنم، یعنی وزارت فرهنگ نه بنده. یک، برطرف کردن کمبود بیمارستان و تجهیزات بیمارستانی که فوق العاده شدید است؛ دو، نیروی انسانی؛ سه، مسئله جاذبه کم وزارت فرهنگ و آموزش عالی که اساتید به خاطر جاذبه مالی جذب وزارت بهداری می‌شدند. آن زمان اساتید دانشگاه را کارمندی ساده فرض می‌کردند. اما تکنیک تقه روش بسیار کارآمدی است.

نکته جالب دیگر، استفاده از ضعیف‌ترین شیوه استدلال، یعنی قیاس تمثیلی و تشبیه کار پزشکی به نانوائی است. دکتر خسرو پارسا، جراح مغز و اعصاب از قول نماینده‌ای این طور نقل قول کرد: ما می‌گوییم دکترها (یا) نانواها باید دو برابر شوند. اصل مشکل، شما (هیئت‌های علمی) هستید. چرا از شما نظر خواهی؟ و بالاخره نماینده دیگری می‌گوید: دو تا انسان، یکی با مغز کوچک و تن بزرگ؛ این وزارت بهداری است؛ یکی با مغز بزرگ و تن کوچک:

این دانشگاه است. شما هیچ راهی ندارید جز این که این دو را با هم ادغام کنید" به این ترتیب، از نظر ایشان، از مونتاژ دو آدم ناقص یک آدم حسابی به دست می آید (همان ص ۲۷).

سرسخت ترین منتقدان مجهز به تفکر سیستمی دست کم یک بار فیلم یا کتاب مخلوق و یکتور فرانکشتاین در کتاب مری شلی را دیده یا خوانده‌اند و می‌دانند دستکاری ناشیانه همراه با تقه زنی و "مونتاژکاری" چه بلایی به سر جامعه می‌آورد که ممکن است تبعات آن‌ها غیر قابل کنترل باشد. کار را به دست مردمانی از این صنف و از این جنس بسپارید.

(بخش ۱۸)

چرا پرستوهای نظام سلامت بلانه! بر نمی‌گردند و نمی‌گویند بانی چاو (به روی چشم): علوم انسانی در اغما

شاید به خاطر دارالفنون و رشته‌های محدود تحصیلی آن باشد که در حافظه تاریخی ایرانیان از همان زمان کودکی در گوش هوش کودک القاء می‌شود که در آینده یا پزشک یا مهندس شوند. دارالفنون رشته حقوق هم داشت، اما احتمالاً سرنوشت تراژیک حقوق دانان (داور در پهلوی اول و مصدق در پهلوی دوم) موجب حذف این رشته از حافظه تاریخی ایرانیان شده است.

این حافظه تاریخی در فیلم‌ها هم رسوخ کرده است. در فیلم "پرستوها بلانه! برمی‌گردند" (مجید محسنی، ۱۳۴۲) سرنوشت قهرمان داستان که پزشکی خوانده و به آمریکا (احتمالاً) رفته و قصد بازگشت ندارد، با نامه‌ای حاوی یک مشت خاک میهن به تاسیس درمانگاهی در یکی از روستاهای سرسبز، احتمالاً در خطه شمال، می‌انجامد. اگر مراحل پایانی فیلمبرداری در یکی از روستاهای کویری انتخاب می‌شد، کلاً نقض غرض بود و بیشتر موجب تاراندن افراد بود تا جذب آنان به میهن، و احتمالاً کارگردان هم خوب این را می‌دانست. چند باری در نیمه اول دهه ۵۰ فیلم را به صورت سیاه و سفید از تلویزیون ملی ایران دیدم.

داستان سرپال و سپس خلاصه آن، فیلم بانی چاو (۱۳۷۴) با بازی درخشان جهانگیر الماسی در مناطق اورامانات می‌گذرد. در این یکی هم با تاسیس درمانگاهی در روستای محل وقوع داستان فیلم تمام می‌شود.

این نگاه ساده انگارانه در دولتمردان هم رسوخ کرده است. گویا مشکل وزارت بهداشت این است که چرا نمی‌تواند پزشکان را مجاب کند که با حقوق‌های بالا به مناطق محروم بروند و از درک علت آن عاجز است (<https://t.me/ksharifiRRB/921>).

به عنوان دامپزشکی که در کنار خدمات درمانگاهی و کلینیک سیار به امور اجتماعی هم توجه می‌کرد، در دوران جوانی با بسیاری از روستاییان وارد مذاکراتی بی‌پایان می‌شدم. در مشاهداتم می‌دیدم که سه چهارم وسعت خانه‌شان در اختیار دامها است و خود در یک چهارم محوطه خانه، و به عبارت بهتر لانه، بیتوته می‌کردند. با دیدن این وضعیت ناهنجار و احتمال سرایت بیماری‌های مشترک بین انسان و دام تلاش می‌کردم که مجابشان کنم یک شرکت سهامی تشکیل دهند و کلیه دام‌ها را به یک مجموعه دامداری ببرند و درآمد خود را در سود آن که بالقوه بسیار بالاتر از نظام سنتی دامداری بود، جستجو کنند. در کمال تعجب، درعین استحکام استدلال‌ها سخت به دیوار مخالفت روستاییان برخورد می‌کردم. بعدها متوجه شدم که در اواخر دوره شاه هم این کار دست کم در اطراف شیراز انجام شده، ولی پس از مدتی روستاییان دوباره گاوهایشان را به خانه آورده‌اند.

خیلی زود دریافتم که سرنا را از سر گشاد زده‌ام. این تغییر به ظاهر ساده، یک تغییر عمده در جامعه روستایی است و کار یک دامپزشک نیست. وقتی قرار است یک روستا به لحاظ جامعه شناختی وارد توسعه پایدار شود، ارتشی از جامعه شناسان باید به این کار پردازند و اگر به نتیجه رسیدند که نظام معیشتی دامداری آن‌ها تجمیع شود، دامپزشکان و متخصصان علوم دامی هم باید به تیم آن‌ها بپیوندند.

به همین ترتیب، فرستادن پزشک به هر روستایی و به هر قیمتی نگاهی تقلیلگرایانه است و می‌تواند هزینه‌های دولت را آن چنان بالا ببرد که کار به ورشکستگی مالی دست کم نظام سلامت برسد؛ اگر دولت ورشکست نشود (<https://t.me/ksharifiRRB/191>).

آن چه که فراموش شده، "توسعه پایدار" است که یکی از مولفه‌های آن داشتن نظام بهداشتی است. وقتی خود روستاییان اگر دستشان برسد، در روستایشان بند نمی‌شوند، چگونه انتظار می‌رود که پزشک آن جا تاب بیاورد، حتی اگر ۱۵ تا ۱۷ میلیون تومان حقوق بگیرد. نتایج یک طرح پژوهشی بسیار جالب خواهد بود که بینیم از ابتدای انقلاب چند تن از نمایندگان مجلس به هر ضرب و زوری شده در تهران مانده و به سرزمینی که آن را نمایندگی می‌کردند، برگشته‌اند. نتایج مربوط به همین طرح در مورد نمایندگانی که اینک بر افزایش تعداد پزشکان پای می‌فشرند، پس از دوره نمایندگی شان معلوم خواهد شد.

مسئله توسعه پایدار مناطق، هدف اصلی باید باشد که کار علوم انسانی است. اما علوم انسانی که می‌تواند ما را نجات دهد، اینک در اغما است.

مطابق همان حافظه تاریخی، والدین فرزندشان را به طرف رشته پزشکی سوق می‌دهند، ولی در شرایط حاضر قضاوت در مورد پزشکان این است که این‌ها به دنبال مال اندوزی هستند که با افزایش پذیرش مخالفت می‌کنند. این تفکر پارادوکسیکال موجب شده که فراموش کنند نظام سلامت در حال پیوستن به علوم انسانی در اتاق بیماران مبتلا به اغما است. روانشناسان باید به ما بگویند که این تناقض در تفکر را چگونه می‌توان توضیح داد.

(بخش ۱۹)

میوه‌ها و سیب زمینی‌های برگشتی از روسیه و ترکمنستان نشان از فقدان سیستم است.

به گمانم در دولت دوم سازندگی (۱۳۷۲-۱۳۷۶) بود که سوبسید سم را برداشتند. در واکنشی احساسی باغداران خراسانی حدود دویست هکتار درخت سیب را از ریشه درآوردند. روایت این مطلب از حافظه است و به روزنامه‌های آن دوران دسترسی ندارم. آن زمان وزیر وقت کشاورزی، دکتر عیسی کلانتری، حرف جالبی زد. وی گفت که یک اروپایی حاضر است که یک سیب را با کرم درون آن بخورد، به شرطی که باقیمانده سموم نداشته باشد.

این حرف حکیمانه در آن زمان خریداری نداشت. فرهنگی که در ایران پا گرفته و در جلسات دولتی هم دیده می‌شود، این است که میوه هر چقدر بزرگ‌تر و چاق و چله‌تر باشد، مجلس فاخرتر است. قطر پرتقال تامسون (در اصل Navel orange) ابعادی غول آسا یافته معلوم نیست تا کجا پیشروی خواهد کرد. کثرت کیوی‌های بزرگ که بسیاری‌شان هم دوقلوهای به هم چسبیده‌اند، ولی مزه پالپ (گوشت میوه) آن‌ها حکایت از نارسایی آن‌ها دارد، به سان یک پدیده نیازمند بازبینی توسط دانشگاہیان است.

در یک نگاه سیستمی، اجزای مرتبط ولی مستقل از هم باید با هم کار کنند تا یک سیستم شکل بگیرد، و گرنه یا سیستم فرو می‌پاشد یا بسیار ابتدایی می‌ماند. این را از طبیعت می‌توان آموخت، از تئوری تکامل یا همین دستگاه‌های بدن با این که ارتباطات تنگاتنگی با هم دارند، ولی از هم مستقلند. هیچ کس منکر هماهنگی بسیار فراوان بین دستگاه تنفس و دستگاه گردش خون نیست، اما هر دو استقلال خود را به درجات بالا در کارکرد و تنظیمات دارند. کارکرد نظام هورمونی و عصبی نشان می‌دهد که یکی از مشخصات هر سیستمی "خودپویی" است و به درجات بالا هر جزء از سیستم هویت وجودی خود را مدیون اجزای بیرونی مستقل از خود در درون سیستم و سپس محیط در برگیرنده هر دو است و "خودپویی" در عین حفظ استقلال بخشی از پایداری محیط است.

نمونه مشابه تجربه برگشت محصولات کشاورزی در آلمریا در جنوب اسپانیا اتفاق افتاد. حدود ۵۰ تا ۷۰ سال پیش به تدریج ساکنین آلمریا استفاده از پلاستیک را برای گسترش محصولات کشاورزی خود شروع کردند. در ابتدا به خاطر حفاظت از باد بود، ولی زود دریافتند که چقدر در مصرف آب صرفه جویی می‌شود و اینک یک گلخانه غول آسا است. در ۲۰۱۱ یک باکتری از طریق محصولات این گلخانه به اروپا راه یافت و به خاطر مشکلات بهداشتی اقتصاد این منطقه در خطر قرار گرفت. اما وجود یک سیستم "خودپوی" موجب شد که علت سریعاً مشخص و اقتصاد منطقه نجات یابد. (مراجعه کنید به این لینک: <https://t.me/ksharifiRRB/234>).

کشاورزی پیشرفته برای این که توسعه پایداری داشته باشد، نیاز به ارتباط با محیط بیرون در معنای صادرات دارد، آنگاه این مسئله ابعادی بسیار وسیع می‌یابد و ضرورت دارد که چند جزء مستقل از هم ولی مرتبط، یک سیستم پایدار و "خودپوی" را برقرار سازند. مثال زیر نشان می‌دهد که چقدر توجه به اهمیت سیستم و نگاه سیستمی مهم است.

دامداری مثل هر فعالیت صنعتی بدون صادرات نمی‌تواند توسعه پایدار داشته باشد. آیا می‌توانیم بدون نگاه سیستمی گوشت، مرغ و شیر بدون آنتی بیوتیک به بازارهای جهانی صادر کنیم؟ حتی اگر نتوانیم، مصرف بی‌رویه آنتی بیوتیک برای مردم خودمان هم خطرناک است. ملاحظه می‌کنید که هم در عرصه بهداشت انسانی و هم در عرصه بهداشت دامی دسترسی به آنتی بیوتیک چقدر آسان است و دامداران و مرغداران به آسانی به آنتی بیوتیک دسترسی دارند. بدون یک نگاه سیستمی "خودپوی" نمی‌توان مشخص کرد که مصرف آنتی بیوتیک برای حل چه مشکلی و درمان چه بیماری‌ای انجام گرفته و قابل بازرسی نیست. در عین حال، داشتن برآوردی از میزان شیوع بیماری‌های رایج در عرصه انسانی و دامی بخشی از نگاه سیستمی است تا ببینیم مصرف آنتی بیوتیک تا چه حد عقلانی بوده است.

با این حساب، در یک سیستم وجود اجزایی که با هم کار می‌کنند و در عین حال از هم مستقلند، بسیار مهم است. یکی از این نهادهای نظارتی دانشگاه است که حاج و واج در برابر برگشت میوه از روسیه دهانش بازمانده است،

در حالی که در یک نگاه سیستمی، مثل تجربه آلمریا بایستی شاخک‌های حساسی پیش از وقوع می‌داشت. به علت نبود نگاه سیستمی هم به بازی گرفته نشده هم به علت نبود استقلال دانشگاهی به کار دیگری مشغول داشته شده است.

در هر حال در عین رسیدگی به خطاها و خلل‌های اداری به مسئله سیستم هم باید پرداخت.

در نبود نگاه سیستمی محیط زیست هم صدمه بزرگی دیده است. مسئله ورشکستگی آب در رأس همه است. آبیاری سبزیجات و علوفه با فاضلاب و آلودگی آب‌های زیرزمینی با کودهای کشاورزی هم از مسایل اساسی است.

(بخش ۲۰)

تفکر هیئتی حرکت جهادی را بر ایجاد سیستم ترجیح می‌دهد.

به محض پیروزی انقلاب اسلامی، تفکر جهادی هم شکل گرفت. این طور بیان می‌شد که کشاورزی کشور نابود شده باید به یاری کشاورزان رفت تا کشور به سامان شود. دانش‌آموزان و دانشجویان را در قالب اردوهای جهادی به مزارع می‌بردند تا در اموری مثل درو محصولات به یاری کشاورزان بروند. این که چقدر از کشاورزی سر در می‌آوردند، داستان دیگری است.

بن مایه تفکر جهادی این بود که می‌توان با کنار زدن تفکر سیستمی در یک دوره کوتاه با تلاش مضاعف، پوتین از پا در نیاوردن و شب نخواستی عقب ماندگی مورد نظر را نه تنها جبران کرد، بلکه الگویی جدید نیز به جهانیان معرفی کرد. قرار نبود که همیشگی باشد.

در خلاء تفکر سیستمی و آشفتگی ناشی از دوران جنگ که البته طبیعی بود، نفوذ تفکر جهادی در ساختار اداری و دیوانی کشور صعودی آسانسوری داشت. بخشی از دانشجویان موسوم به دانشجویان پیرو خط امام با این تفکر وارد عرصه سیاست شدند و به وزارت و وکالت رسیدند. دسته دیگر جهاد دانشگاهی را پایه ریزی کردند و آن‌ها که برای امور کشاورزی به روستاها می‌رفتند نیز طبقه قدرتمندی ساخته وزارت جهاد سازندگی را بر ساختار دیوانی کشور تحمیل کردند. حال در یک دوران هم وزارت کشاورزی داشتیم و هم وزارت جهاد سازندگی و معلوم نبود که حوزه دقیق فعالیت این دو را چه مرزی از هم جدا می‌کند.

در غیاب تفکر سیستمی کارها از روند تفکر نقادانه، روشمند و برنامه ریزی‌های دراز مدت خارج می‌شود. در قیام و قعودی عجیب در مجلس، دانشکده‌های علوم پزشکی از وزارت فرهنگ و آموزش عالی آن زمان جدا شد. ران و سردست نصیب وزارت جدیدالتاسیس و اولین وزارت صاحب ویرگول، یعنی وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی شد. وزارت فرهنگ و آموزش عالی یک دفعه خلاء بزرگی احساس کرد و به تنها رشته باقی مانده که دکترای حرفه‌ای اعطا می‌کرد یعنی دامپزشکی چنگ زد، و گرنه در همان عرصه لیسانس در جا می‌زد. دوره‌های فوق لیسانس و دکترا به وسعت امروز نبود. به هزار زور و زحمت راسته و فیله را برای خود برداشتند. حال درگیری بین وزارت کشاورزی و وزارت جهاد سازندگی تماشایی بود.

عباسعلی زالی وزیر کشاورزی و بیژن نامدار زنگنه وزیر جهاد به هیچ وجه با هم نمی‌ساختند. اعضای هیات علمی دانشکده‌های دامپزشکی و دانشجویان هاج و واج از آینده نامطمئنی که دستخوش این کش و واکش‌ها شده بود، به سیر حوادث می‌نگریستند.

بین وزارت کشاورزی و جهاد درگیری سختی بود. در یک کنگره دامپزشکی در تالار حامدی دانشکده دامپزشکی دانشگاه تهران در دوران جنگ که احتمالاً بین سالهای ۶۶ تا ۶۷ بود، بیژن نامدار زنگنه وزیر جهاد سازندگی علناً به اختلافات عمیق خود با عباسعلی زالی اشاره کرد. سازمان دامپزشکی هم در وزارت کشاورزی نظیر دانشکده دامپزشکی در وزارت فرهنگ و آموزش عالی حکم راسته و فیله داشت و نصیب وزارت جهاد سازندگی شد.

اختلافات وزارت جهاد سازندگی و وزارت کشاورزی مثل استخوان لای زخم شده بود و می‌رفت که وزارت جهاد سازندگی حذف شود، اما بدنه جهادی وزارت تحرکات خود را آغاز کرد. در تمامی شهرهای کشور یک میدان درست و حسابی به نام جهاد سازندگی سند خورد.

نمای میدان جهاد سازندگی در مشهد مسئله آفرین شد و صدای برخی امامان جمعه را در آورد؛ هر چند امروز آن نمای مشکل آفرین با احداث زیرگذر به زیر کشیده شده است، به سال ۷۹ در وزارت ترکیبی جدید، نام جهاد پیش از کشاورزی آمد.

در یک نگاه سیستمی، تمامی مسائل محیط زیست، برگشت خوردن محصولات کشاورزی به خاطر سموم غیر مجاز، خشکسالی، سیل بنیان کن، مشکلات در سیستم بهداشتی و مسائل اساسی کشور را باید تنیده در هم دید؛ در لینک زیر هیئتی را که به صورت جهادی تا توانست سنگ و خاک به دریاچه ارومیه بریزد تا پل زیرگذر بسازد و سامان آن منطقه را ویران کند، به عنوان درسی تاریخی باید در نظر گرفت.

<https://t.me/sharname1/913>

دل در گرو تفکر جهادی داشتن جای تفکر سیستمی را تنگ می‌کند. هر نهضتی در دوران خاصی باید از یک نهضت به یک نهاد تبدیل شود تا کار ملک و ملت به سامان شود. تفکر جهادی در اوایل هر نهضتی ممکن است قابل توجیه باشد، اما در نهایت به یک باگ تبدیل می‌شود که مخل سیستم است. چاره کار دخالت دادن سرسخت ترین منتقدان در نهاد حکومتی است

وجود مدیران تازه منصوبی که هنوز دم از تفکر جهادی می‌زنند نشان می‌دهد که هنوز جرأت سپردن کار به سرسخت ترین منتقدان وجود ندارد. اگر به ادعاهای برخی اسلافشان توجه می‌کردند، بیش از هر چیز می‌بایست دنبال القای مبانی تفکر سیستمی در وزارت یا سازمان متبوع خود باشند.

(بخش ۲۱ و پایانی)

روحیه هولکی و مضطرب نگاه هیئتی در مقایسه با صبوری و آینده نگری در نگاه سیستمی

دانشجویان و رزیدنت های پزشکی را تصور کنید که در یک بیمارستان واقعاً آموزشی و نه خدماتی برای آینده تربیت می شوند. در یک شیفت ۸ ساعته با تعداد استاندارد بیمار که در ظرفیت و توان یک دانشجو باشد، و در بین آن‌ها بیماران ارجاعی از بیمارستان های وزارت بهداشتی سابق هم دیده می شوند.

اصل کار رسیدن به تشخیص نهایی، و نه به هر ترتیبی سر و سامان دادن به وضعیت مراجعین و راه انداختن کار مردم است. زیر نظر تعداد استاندارد استادیار، دانشیار و استاد کار می کنند و تمامی مراحل کار تشخیص و اندیشه نیل به تشخیص با دقت و حوصله اجرا می شود. آن قدر دقیق و با حوصله کار می کنند که احتمال این که متوجه شوند بیماری نوپدید یا بازپیدی در کشور ظاهر شده، مثل کووید ۱۹، خیلی بالاتر از نظام اجرایی باشد.

بیمارستان آموزشی مثل آزمایشگاه عمل می کند. بیمارش هم جامعه است و مثل دماسنجی که وضعیت جامعه را زیر نظر دارد، فراوانی بیماریها را می سنجد. پایان نامه دانشجویان را معطوف به جامعه می کند تا ببیند چگونه می تواند بر آینده جامعه اثر بگذارد و هزینه های دولت و جامعه را در امر سلامت بهینه کند.

پس از پایان یک شیفت ۸ ساعته می تواند به امور شخصی برسد، ورزش کند، به سینما و تئاتر و خودسازی برسد و در روزهای بعد در راندهای مربوط و ژورنال کلابها شرکت کند. این یک زندگی طبیعی است و نباید از دانشجویان دریغ شود.

تصور کنید که رزیدنتها و دانشجویان دامپزشکی، و دانشجویان دوره دکترای تخصصی هم در وزارت علوم به شیوه ای مشابه هم روی نیازهای جامعه کار کنند، و هم تا این حد در فشار هراس اقتصادی (<https://t.me/ksharifiRRB/19>) و اضطراب وجودی ناشی از فرصت اشتغال نباشند.

چگونه می‌شود که این رویاها و ایده‌آل‌ها را که باید مطالبه حداقلی دانشجویان باشد به امر واقع تبدیل کرد؟ این کار تنها از یک نگاه سیستمی برمی‌آید.

نگاه هیئتی خیلی هول است؛ می‌خواهد در دوره کوتاه وزارت و صدارت نشان دهد که چه کار بزرگی صورت گرفته است. نیاز به کنترل‌گری بیش از حد دارد و از این رو دانشکده‌های پزشکی را از جایگاه واقعی خود در تنه آموزش کشور کنده به یک سازمان اجرایی می‌سپارد. سرش به کار خودش نیست و این میل مفرط به کنترل‌گری، در کلام وزیری دیده شد که همان داستان جگرسوز تشکیل وزارت بهداشت را با مطالبه انضمام دانشکده‌های کشاورزی به بدنه وزارت جهاد کشاورزی مطالبه می‌کرد (https://t.me/yek_harf_az_hezaran/4141). به حرف‌های دلسوزانه و انتقادات دیگران، حتی اگر مرحوم دکتر محمد علی حفیظی رئیس اسبق دانشکده پزشکی دانشگاه تهران و نظام پزشکی به مدت طولانی باشد، حاضر نیست گوش دهد و از برخورد با چنین افرادی هم ابا ندارد. عجله در ذاتش است. وضعیت نیروی انسانی و کیفیت آن در انتهای فهرست اولویت‌ها است و به نظرش، فقط با افزایش تعداد پذیرش بدون توجه به زیرساخت‌ها می‌توان مشکلات پیچیده را حل کرد. روابط بین پدیده‌ها در ذهنش خطی است. اگر محیط زیست رو به خشکی است، حاضر به تغییر رویه نیست. نهاد اجرایی را به دور زدن قانون تشویق می‌کند و گلایه دارد که چرا رأساً عمل نمی‌کند. برای تربیت نیروی انسانی برنامه ندارد. به ارتباطات بین‌المللی مشکوک است. در ارتباط بین اجزای سیستم، استقلال اجزاء را بر نمی‌تابد. نسبت به بازخوردها کرخت و لمس است.

نگاه سیستمی صبور است؛ آینده را می‌بیند و اول پایه‌ها را محکم می‌کند. کیفیت نیروی انسانی برایش مهمتر از کمیت است و خطر افزایش احتمال خطا در تصمیمات دانش‌آموختگان را به جد حس می‌کند. رشته‌های مختلف علمی را در یک تار و پود در هم تنیده می‌بیند. سلامت یکپارچه One Health بین انسان، حیوان، کشاورزی، و محیط زیست و همگامی بین آن‌ها را به تمامی ابعاد فعالیت دانشگاهی و علمی تعمیم می‌دهد. خود را مکلف به دادن آمار می‌داند به شرطی که بتواند آن را به تولید ناخالص ملی پیوند بزند.

نگاه سیستمی برخلاف نگاه هیئتی به استقلال اجزای سیستم معتقد است و لذا به بازخوردها و برآیند آنها نیک می‌نگرد و اجازه می‌دهد کارشان را بکنند و ماشین را در حین حرکت تعمیر می‌کند. از طبیعت می‌آموزد که اگر

دستگاه گوارش مسئول تامین گلوکز خون است، ساکنین جزایر لانگرهانس باید میزان آن را در خون تنظیم کنند. دانشجو و استاد را دستگاه چاپ مقاله نمی‌بیند، "مسئله محور" است و مبنای برنامه آموزشی را القای مهارت قرار می‌دهد نه طلب محفوظات.

در مجموع، بهتر است در اینجا مجموعه "" پایان یابد. امید که روسا و معاونین دانشگاه‌ها مجهز به نگاه سیستمی باشند.

کلی حرف بود در دلم،

اما از بخت کج‌م،

نوک خامه در اینجا شکست.

کامران شریفی

دانشکده دامپزشکی

دانشگاه فردوسی مشهد

۱۴۰۰/۱۰/۲۸

<https://t.me/ksharifiRRB>